

درآمد ثابت نفتی: بحران مالی دولت و گرایش به دموکراسی^(۱)

جیاکومو لوجیانی*

در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۸۰، حکومت‌های دموکراتیک از شماری کشورها رخت بر بست و نظام‌های خودکامه و مستبد^(۲) بر آنها حاکم شد. تلاشهایی به منظور نظری کردن این چرخش یا گرایش صورت گرفت و از آن به عنوان یکی از وجوه یا جنبه های ضروری امپریالیسم نو^(۳) یاد شد. بعدها، یعنی در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰، شمار بسیاری از کشورها حکومت خودکامه و استبدادی را وانهاده و به استفاده از شکلها یا درجاتی از مشارکت مردمی در حیات سیاسی روی آوردند، حرکتی که موجب تجدید حیات آن دسته از نظریه‌هایی شد که دموکراسی را نتیجه ضروری یا قطعی نوگرایی یا تجدد - به هر صورت که تعریف شده باشد - یا پیشرفت اقتصادی و اجتماعی عنوان می‌کنند.^۱

بسیاری از این دموکراسی‌های نوپا هنوز هم بی ثبات اند، و امکان معکوس شدن این روند را نیز نمی‌توان کاملاً منتفی دانست؛ ولی اصل مطلب این است که روند مورد بحث در جریان بوده، برای همگان قابل مشاهده می‌باشد.

* دکتر جیاکومو لوجیانی، کارشناس اقتصاد سیاسی کشورهای عرب و معاون مؤسسه استراتژی‌های بین‌المللی در رم است.

1. Giacomo Luciani, "The Oil Rent, the Financial Crisis of the State and Democratization," in Ghassan Salame (ed.) *Democracy Without Democrats*, New York: I.B. Tauris Publishers, pp. 130-155.
2. Authoritarian
3. Neo-Imperialism

در محیط و بافت بین‌المللی که مشخصه بارز آن فرایندهای چندگانه دموکراتیزه کردن می‌باشد، جهان عرب و احتمالاً پدیده نسبتاً غامض تر چین را که خود موردی بسیار استثنایی است، باید از این قاعده کاملاً مستثنی دانست. اگرچه در ادوار مختلف ممکن است چنین به نظر رسد که این یا آن کشور عرب در آغاز یا ابتدای روند گرایش به دموکراسی قرار گرفته باشد، ولی واقعیت این است که هیچ یک از آنها تن به چنین ماجراجویی نداده است.^۲ به عبارت دیگر، در هیچ یک از کشورهای عرب، هیچ نوع جنبش مردمی هوادار دموکراسی به وجود نیامده است که بتوان آن را با حرکتی که در میدان تین آن من^۳ پکن سرکوب شد، مقایسه کرد.

از این نظر، تک بودن بارز جهان عرب موجب پیدایش تفسیرها و تعبیرهای مختلفی شده که در آنها بکرات بر ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع عرب تأکید گردیده است. در عین حالی که نفی کامل این تفسیرها و تعبیرها بسادگی امکان‌پذیر نیست (همه کشورها یا مناطق با یکدیگر فرق دارند و جهان عرب نیز از جهاتی با سایر نقاط جهان تفاوت دارد)، ولی در تمام آنها تلویحاً از دیدگاهی سخن به میان می‌آید که ویژگی خاص و منحصر به فردی را برای جهان عرب قائل است، دیدگاهی که از سنت و آداب و رسوم شرقی‌ها سرچشمه می‌گیرد. چنانچه این نظریه را بپذیریم، به ناچار باید قبول کنیم که در مورد جهان عرب نمی‌توان از همان اصول و قوانین قابل کاربرد در مورد سایر نقاط جهان استفاده کرد.

بدین ترتیب، حکومت‌های غربی نه تنها از به باد انتقاد گرفتن حکومت‌های عربستان سعودی و دیگر شیخ‌نشینهای خلیج فارس امتناع می‌ورزند و از برگزاری انتخاباتی کاملاً تشریفاتی و محدود در کویت ابراز خشنودی می‌نمایند، بلکه حتی به حکومتی که در الجزایر برای جلوگیری از شکست خود در انتخابات و در برابر جناح مخالف دست به کودتای نظامی ساختگی می‌زند، اعتراض نمی‌کنند.

در صفحات بعد این نوشتار، پس از بررسی و مرور برخی از مهم‌ترین تحولات و وقایع دهه گذشته، به طرح این پرسش خواهیم پرداخت که برای پرده برداشتن از واقعیات نهفته در پس این رویدادها تا چه حد می‌توان از ملاحظات ساختاری، بجای ملاحظات صرفاً ماورای ساختاری (Superstructural Considerations) استفاده کرد. نقش در آمد ثابت نفتی به عنوان عامل تداوم بخش حکومت خودکامه و استبدادی و نیز بحران مالی دولت به عنوان عامل افزایش تقاضا و نیاز به دموکراسی از جمله مسائلی است که بیش از هر چیز مورد توجه قرار خواهد گرفت.

نگارنده در مقاله قبلی (لوچیانی، ۱۹۸۷) خود گفته بود که کشوری که حکومتش بخش اعظم یا عمده ای از درآمدهایش را از منابع قابل عرضه خویش به جهان خارج تأمین کند^۴ (دولت دارای درآمد ثابت) پویایی هایی سیاسی را به نمایش می گذارد که با پویایی های سیاسی کشورهای که حکومتشان درآمدهای خود را از طریق وضع مالیات بر فعالیتهای اقتصادی داخلی تأمین می نمایند (دولتهای تولید کننده) تفاوت دارد. از تقسیم بندی کشورها به دو گروه کشورهای دارای درآمد ثابت و کشورهای تولید کننده برای توضیح این مطلب استفاده شده که چرا نباید از گروه نخست، حداقل تا موقعی که از درآمد ثابت برخوردار باشد، انتظار داشت که تن به دموکراسی دهد.

متعاقب آن نیز نگارنده به طرح بحث دیگری پرداخت که بر اساس آن، بحران مالی دولت — که با کاهش یا از بین رفتن منبع درآمد ثابت رابطه مستقیم دارد — می تواند عامل یا محرک مهمی در جهت گرایش آن کشور به دموکراسی باشد (لوچیانی، ۱۹۸۸). این مباحث موجب روشن شدن برخی از خصوصیات مربوط به تحولات سیاسی — نهادی کشورهای عرب می شود.

در این بخش، به این واقعیت خواهیم پرداخت که به رغم کاهش قیمتهای نفت، درآمد ثابت نفتی بیشتر کشورهای عرب، نقش اساسی حساسی را ایفا می کند. علاوه بر این، در بحث مورد نظر تا آنجا پیش خواهیم رفت که مشخص شود حتی در کشورهایی که از مدتها قبل دچار بحران مالی بوده اند، نظام حکومتی به جای تن دادن به ضرورت ایجاد تغییر و تحول در مبانی اقتصادی کشور، خط مشی تطبیق اوضاع خود را با مقدار درآمد ثابت کمتر در پیش گرفته تا دقیقاً از ایجاد تغییر در نظام نهادی کشور اجتناب ورزیده باشد. در نهایت نیز به طرح نکات و ملاحظات خواهیم پرداخت تا آشکار شود که چرا پیگیری استراتژی مورد نظر به نفع رشد هر چه بیشتر جناح اسلامی مخالف، در مقایسه با دیگر جناحها، خواهد شد.

درآمد ثابت، دموکراتیزه کردن و بحران مالی دولت

بحث مرتبط دانستن بنیان مالی و بنیان سیاسی دولت در فرایندی که در اروپا منجر به انقلاب و دموکراتیزه کردن شد، ریشه در تاریخ دارد.^۵ چنانچه دولتی قادر باشد از طریق توزیع کالا، خدمات و درآمد به صورت ارزان یا رایگان آرای مردم را خریداری کند، نیازی نمی بیند که در پی کسب مشروعیت دموکراتیک باشد. کشوری که به درآمد حاصل از عرضه کالا به سایر نقاط جهان (مانند درآمد نفتی)

دسترسی داشته باشد، ممکن است مبارزه قدرت و جناح گرایی را تجربه کند، ولی بعید است خواست و تقاضای مردم در حمایت از دموکراسی را پذیرا شود. اگرچه افراد، گروهها و جناحهای موجود در داخل و خارج محفل نخبگان حاکم به منظور تحصیل سهم بیشتری از این درآمد، به طور دائم با یکدیگر مبارزه می کنند، ولی بندرت اتفاق می افتد که طرفدار یا هوادار معیارهای دموکراتیک یا گسترش مشارکت سیاسی باشند. در چنین اوضاع و احوالی همیشه جناح مخالفی وجود دارد، اما این جناح مخالف نیز چندان «دموکراتیک» تر از هیئت حاکمه نخواهد بود. روشهای دموکراتیک نیز به نظر نمی رسد بهترین و نویدبخش ترین وسیله برای نیل به هدفی مطلوب باشد؛ زیرا همه گروهها تنها به دنبال مقاصد و برنامه های مختص و منحصر بخود هستند که با فرایند شکل گیری اجماع آرا و حمایت اکثریت مغایرت دارد. در کشورهای برخوردار از درآمدهای ثابت، همیشه باید مراقب مطالبی بود که با مضامین دموکراتیک از جانب هیئت حاکمه یا منتقدان نزدیک به آنها ایراد می شود؛ زیرا گذشته از آرمان گرایی که هر از چندگاه پدیدار می گردد، این گونه مطالب صرفاً جنبه تاکتیکی دارد. نهادهای دموکراتیک زمانی به وجود می آیند که کشور نیازمند دریافت مالیات برای تامین منابع مالی لازم در جهت ادامه فعالیت های خود باشد. امروزه، اخذ مالیات، بویژه دریافت مالیات مستقیم، از افراد تنها در صورت رضایت و موافقت آنها قابل حصول است - که در کشورهای دارای حکومت های خودکامه و استبدادی براحتی به وجود نمی آید. این گونه حکومتها ممکن است در کوتاه مدت و در صورت برخورداری از نوعی پایگاه مردمی بتوانند نظم و انضباط مالی بیشتری را به وجود آورند، ولی در دراز مدت نمی توانند در تکوین و شکل توان مالی کشور نقش مؤثر و بسزایی ایفا کنند.

بنابراین، ضرورت توسعه بخشیدن به پایگاه مالی کشور می تواند یکی از انگیزه های دموکراتیزه کردن باشد. کشور یا دولتی که با بحران مالی دست به گریبان باشد، چاره ای جز کاهش هزینه ها و یا افزایش مالیاتها نخواهد داشت. راه سومی نیز وجود دارد که هزینه کردن از طریق ایجاد کسر بودجه می باشد و حداقل در کوتاه مدت همیشه مورد توجه حکومت های استبدادی و دموکراتیک بوده است. ولی تنها یک نوع هزینه کردن از طریق ایجاد کسر بودجه وجود دارد که به هیچ وجه تحت کنترل و نظارت خارجی قرار نمی گیرد و آن تامین کسر بودجه از طریق افزایش حجم پول در گردش است. این امر، به نوبه خود منجر به بروز تورم می شود که تنها راه از بین بردن آن تعیین قیمتها و کنترل آنها از سوی دولت است (که در کشورهای عرب رواج بسیار دارد)، ولی دیر یا زود موجب بروز عدم اعتماد به ارز ملی می گردد. در

برخی کشورهای عربی که از چاپ اسکناس برای تامین کسر بودجه استفاده می شود، مردم نیز تدابیری اندیشیده و با توسل به آن ارز خارجی به دست می آورند و در معاملات داخلی از ارز خارجی (رواج کاربرد دلار) استفاده می کنند: بدین ترتیب، دولت نیز حاکمیت پولی خود را از دست داده، قادر نیست از طریق افزایش حجم پول، منابع مالی لازم را برای کسر بودجه خود تامین کند.

در این مرحله، دولت برای تامین منابع مالی لازم به استقراض از بازارهای داخلی یا بازارهای بین المللی روی می آورد. بسیاری از کشورهای عرب به استقراض داخلی متوسل نمی شوند؛ چون لازمه این کار جلب نوعی حس اعتماد است که اصولاً در این کشورها وجود ندارد. به عبارت دیگر، مردم نیز هرگز مایل نیستند پس اندازهای خود را به حکومتی بسپارند که کتتری بر آن ندارند، بویژه که سوابق آن حاکی از برخوردهای غیر منتظره و بی توجهی به حقوق مردم بوده باشد. بسیاری از کشورهای عرب تنها به این خاطر که حکومتهاشان جرات افزایش حجم پول ملی را ندارند، در نهایت به استقراضهای سنگین خارجی روی می آورند. توسل به استقراض داخلی (که البته با وادار ساختن نهادهای داخلی برای دادن وام به دولت تفاوت دارد) بی شباهت به اخذ مالیات نیست، چون در این مورد نیز هم رضایت عامه و هم اعمال نظارت دموکراتیک لازم است.

بالا بردن سطح مالیاتها راهی است که می تواند به جای هزینه کردن از طریق ایجاد کسر بودجه مورد استفاده قرار گیرد. دولتی که به افزایش مالیات روی می آورد، بویژه مالیاتهای مستقیم، حتماً با تقاضا یا نیاز به اعمال نظارت از جانب نهادهای دموکراتیک مواجه می شود؛ زیرا در بیشتر شکلهای جدید مالیاتی رضایت و موافقت گسترده عمومی از ضروریات به حساب می آید و تنها در صورت وجود مشروعیت دموکراتیک قابل حصول خواهد بود. در اینجا، لازم است به شکلهای گوناگون مالیات نیز اشاره کنیم:

۱. مالیات بر تجارت بین المللی نه منوط به مشروعیت و نه منوط به نظارت کامل قلمرو ملی است؛ از دیرباز، راهزنان و بازیگران یا عوامل غیر دولتی و نیز حکومتهای ضعیف به این شیوه اخذ مالیات متوسل می شده اند. چنانچه از این نوع مالیاتها به صورت گسترده استفاده شود، هم زمینه گسترش قاچاق فراهم می گردد و هم راه برای پدید آمدن نظامهای قدرت موازی دولت و حتی در حال رقابت با آن هموار می شود.

۲. مالیات بر املاک، بویژه بر اموال غیر منقول نظیر زمین یا ساختمان که هم به آسانی قابل ارزیابی بوده و هم امتناع از پرداخت آن کار ساده ای نیست و اینکه حداقل میزان رضایت

و موافقت را طلب می کند؛ مالیات بر درآمد شرکتها، بخصوص اگر شرکتهای معدود و ترجیحاً شرکتهای خارجی مشمول آن شوند نیز بسهولت قابل اخذ است و مشروعیت سیاسی چندانی را نیز طلب نمی کند. از طرف دیگر، مالیات بر درآمد افراد براحتی انجام پذیر نبوده، ایجاب می کند که بین فرد و دولت رابطه مستقیمی وجود داشته باشد؛ و این زمینه طفره رفتن از پرداخت، گسترش فساد و غیره را فراهم می سازد. چنانچه مشروعیت دموکراتیک قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد، اخذ این نوع مالیاتها امکان پذیر خواهد بود.

۳. وضع مالیات بر کالا و خدمات بسهولت امکان پذیر خواهد بود، مشروط بر آنکه به صورت مالیات غیر مستقیم بر مایحتاج عمومی باشد: احتکار و فروش قاچاق و غیر مجاز کالا زمینه عدم پرداخت این نوع مالیاتها را به وجود می آورد که غالباً وجود قیمتهای بسیار ارزان هر واحد از کالاهای مشمول مالیات (مانند نمک، چای و بنزین) به نحو مؤثری مانع از گسترش فروش قاچاق یا غیر مجاز می شود. این نوع مالیاتها در کشورهای عرب چندان رایج نیست؛ چون اخلاقیات اسلامی مخالف این گونه مالیاتهاست، آن هم به این دلیل که حکومتهاى عرب از دیرباز، در قبال مجموعه مهمی از کالاهای مصرفی به جای دریافت مالیات، سوبسید پرداخت می کرده اند. مضاف بر این، مالیات غیرمستقیم، بویژه بر کالاهای اساسی، از مالیاتهای بسیار پویا و مؤثر نبوده است؛ زیرا افزایش درآمد موجب افزایش مصرف آنها نمی شود. دیگر شکلهای جدید مالیات (مانند مالیات بر فروش) نیز نیازمند مدیریتی بسیار گسترده است و تقریباً با مالیات مستقیم بر درآمد افراد شباهت پیدا می کند؛ زیرا بین مالیات دهنده و دولت رابطه مستقیمی را به وجود می آورد.

دولتها به خاطر عدالتخواهی یا هواداری از مشارکت دموکراتیک نیست که به روشهای مالیاتی پیچیده تر و پرهزینه تر از نظر سیاسی متوسل می شوند، بلکه به این دلیل چنین می کنند که کاربرد روشهای ساده تر مالیاتی (مانند عوارض گمرکی و مالیاتهای غیر مستقیم) پس از گذشت مدت زمان کوتاهی با محدودیت مواجه می گردد؛ چون همپای درآمد ملی افزایش نمی یابد. فقط در مواردی که اراده مردمی از طریق نهادهای دموکراتیک بر قدرت حکومت مهار می زند، دولت به صورت نظام بندی شده اقدام به تخصیص سهم فزاینده ای از درآمد ملی کرده، نمی تواند به پایگاه اقتصادی که تنها متضمن سهم نزولی این درآمدهاست، اکتفا کند.

به همین دلیل نیز هست که در هنگام بروز بحران مالی هیچ دولت مستبد خودکامه ای حاضر نیست کاهش هزینه ها را به طور جدی مورد بررسی قرار دهد، مگر آنکه انجام کاهش

مورد نظر فقط برای مدتی بسیار کوتاه و در شرایط سخت الزامی باشد. کاهش هزینه‌ها در نهایت موجب از بین رفتن ابزار کنترلی از قبیل سوبسید کالاهای مصرفی، نظارت مستقیم بر صنعت، بانکها و موارد بیشماری از دیگر فعالیتهای اقتصادی یا خدمات اجتماعی خواهد شد؛ چرا که دولت خودکامه و مستبد نه تنها اعمال قدرت، بلکه کلیه فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی را نیز در انحصار خود می‌گیرد. دولت با این کار تمام مبانی و پایگاههای آینده مالی خود را نابود می‌سازد (صنایع دولتی مالیاتی نمی‌پردازند؛ بانکهای دولتی انگیزه لازم را برای پس انداز در بخش خصوصی فراهم نمی‌آورند؛ در مورد کالاهای مصرفی سوبسیددار نمی‌توان مالیاتی وضع کرد؛ تضمین خدمات اجتماعی نیز به نوبه خود چنان بار سنگینی را بر دوش دولت می‌نهد که همگام با افزایش جمعیت بر سنگینی آن بیش از پیش افزوده می‌شود و ...). با این حال، رهاکردن این نحوه اعمال نظارت گسترده و همه جانبه نیز بسیار پر هزینه و پردردسر است؛ چون «خصوصی سازی» به مثابه اعلام ضعف تلقی شده، زمینه را برای پیدایش جامعه ای مدنی، چندگانگی یا تعدد مراکز تصمیم گیری و در نهایت دموکراتیزه کردن مهیا می‌سازد.

دولتی که به ضرورت کاهش هزینه‌ها، توسل به بالابردن سطح مالیاتها یا هر دو مورد واقف می‌شود، با در پیش گرفتن فرایند دموکراتیزه کردن یا صرفاً با اعلام اینکه چنین قصد و هدفی دارد، هم مشروعیت و هم موقعیت خود را تقویت می‌کند. البته، حرکت اصلی در جهت تشکیل نهادهای دموکراتیک مدتها طول خواهد کشید، ولی مهم این است که این حرکت استمرار یافته و محسوس باشد. رابطه بحران مالی و دموکراتیزه کردن را نباید رابطه ای مکانیکی تلقی کرد. دولت تنها به این علت که قدرت و ساز و کار استفاده از آن را در انحصار خود دارد ممکن است مسیری بسیار طولانی را طی کند. به عبارت دیگر، پس از آنکه مشروعیت خود را از دست داد، ممکن است سالها و شاید دهه ها طول بکشد (مانند اسپانیا) تا اصلاحات سیاسی را به مرحله اجرا درآورد. ولی به هر حال، حرکت آغاز شده است.

برعکس، دولتهایی که با بحران مالی دست به گریبان نبوده، از درآمدهای خارجی مستمری برخوردارند، قادرند روند دموکراتیزه کردن را به آینده ای نامعلوم موکول کنند. چنانچه بنابه عللی جز آنچه در اینجا ذکر آن رفت (جنبشهای آزادی بخش ملی یا تهدید خارجی)، مشارکت سیاسی افزایش یابد، اکثریتهای به وجود آمده ناپایدار و نهادهای مشارکتی بسیار کوتاه عمر خواهند بود؛ زیرا وسوسه به دست گرفتن قدرت و برسر خوان گسترده غنایم و نعمات نشستن بعدی قوت می‌گیرد که امکان هر گونه مقاومت در برابر آن را

از بین می رود.

شاید بگویند که اگر چه حکومت سرکوب ممکن است مدت زمانی طولانی ادامه یابد، ولی تغییراتی تکنولوژیک و اجتماعی نیز فعالیت دیکتاتورهای خون آشام را روز به روز دشوارتر می سازد. امروزه، شاهد مداخلات روزافزون بین المللی هستیم که تا حدودی حاصل تصمیمات دولتهای خارجی است. گسترش وسایل ارتباطی و مخابراتی بین المللی، سهولت کنار زدن و نادیده گرفتن نظارتها و شدت گرفتن مراودات اقتصادی، علمی و فرهنگی بین المللی زمینه های بسیاری را برای طرح اعتراضات و مخالفتها فراهم می سازد. این روند موجب از بین رفتن یا تحلیل قدرت نظامهای استبدادی در شرایط سخت توأم با بحرانهای مالی می شود. ولی نظامهایی که از درآمدهای ثابت خارجی بهره مندند، آن هم به مقداری که ممکن است به صورت مطلق کم باشد، ولی نسبت به وسعت کشور، میزان جمعیت و سطح زندگی و فرصتها و امکانات اقتصادی مبلغ قابل ملاحظه ای را تشکیل دهد، در فرایند حفظ و استمرار بخشیدن به سیطره خود از مزیت مهمی برخوردارند.

بحث مرتبط دانستن دموکراتیزه کردن و بحران مالی را می توان با بحث مربوط به ضرورت همزمانی وقوع آزادسازی اقتصادی و سیاسی تلفیق نمود، ولی این دو بحث به هیچ وجه با یکدیگر منطبق نیستند. می گویند آزادسازی اقتصادی، در موقع مناسب، یک طبقه اجتماعی سرمایه گذار و مدیر را به وجود می آورد که در نهایت امر می خواهد در نحوه اداره امور دولت نقشی داشته باشد. به نظر نگارنده، مبنای این نحوه استدلال به صورت قابل ملاحظه ای قوی می باشد، ولی اصولاً فکر می کند که هر گاه دولتی از نظر مالی به چنین طبقه بورژوازی متکی نباشد براحتی می تواند از دموکراتیزه کردن ممانعت به عمل آورد، اما عکس این قضیه هیچگاه به اثبات نرسیده است. در این مورد، نظریه بورژوازی وابسته مطرح شده، ولی مسئله این است که هیچ کشوری را نمی توان یافت که در آن حداقل بخشی از طبقه بورژوازی وابسته به دولت و قدرت سیاسی نباشد. در بیشتر کشورهای دموکراتیک، موازنه یا تراز خالص نقل و انتقالات مالی بین بخش خصوصی و دولت یا به نفع دولت بوده، یا نامشخص است. بر عکس، در کشورهای دارای درآمدهای ثابت و نظامهای مالی تکوین نیافته، طبقه بورژوا از منافع بسیار بهره مند بوده، دولت مزایای مالی چشمگیری را نصیب آن می سازد؛ حال آنکه طبقه مورد بحث در بهبود وضع مالی دولت هیچ نقش مؤثری ایفا نمی کند.

درباره مطالبی که پیرامون اهمیت اجتماعات مدنی طرح می شد نیز می توان به همین

ترتیب بحث و استدلال کرد. چنانچه فرض کنیم که چنین جوامعی را می توان به طرز درستی تعریف کرد (به اعتقاد نگارنده وارد شدن در مبحث مربوط به نظریه های اقتصادی، مانند اتحادیه های تجاری، انجمنهای صنعتی و غیره اجتناب ناپذیر می باشد و اصولاً جامعه مدنی مساوی با بخش خصوصی است)، باید بگوییم که هرگاه دولت با بحران مالی یا هر بحران دیگری دست به گریبان شود، جامعه مدنی اهمیت پیدا کرده، بخشی از وظایف صرفاً دولتی را بر عهده می گیرد.

نگارنده فرض را بر این قرار داده است که توسعه دولت تنها منطبق با محدوده توان اقتصادی اش خواهد بود؛ زیرا اگر امکان توسعه را داشته باشد از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد و جامعه مدنی (بخش خصوصی) نیز قادر به انجام هیچ کار، مگر حمایت از دولت، نیست. ولی اگر امکان توسعه فراهم نباشد و دولت مجبور شود با اتکا بر جامعه (بخش خصوصی) دست به اینکار بزند، فرصت لازم برای جامعه مدنی به وجود می آید که با استفاده از آن قدرت و اختیارات دولت را محدود سازد. لذا تقاضا و نیاز به مشارکت دموکراتیک مهم ترین وسیله محدود کردن قدرت و اختیارات دولت به حساب می آید.

البته، واقعیت بسیار پیچیده تر از این مباحث است. شک نیست که عوامل دیگری نیز وجود دارند که بر شکل گیری تقاضا برای دموکراسی تاثیر می گذارند؛ این عوامل عبارت اند از: تاثیر پذیرفتن از تجربه دیگر کشورها، طبقه بندی اجتماعی، نابرابری های درآمدی، فقر و بیسوادی مطلق، مذهب و تجزیه مذهبی و نژادی. مضاف بر این، بحث تقاضا برای دموکراسی از بحث امکان پذیر بودن آن کاملاً جداست: شاید دموکراسی مورد نیاز باشد، ولی ممکن است محقق نشده، یا به عمد، از مسیر خود منحرف گردد. گاهی اوقات، برخی از عوامل مهم و مؤثر دچار لغزش می شوند؛ بررسی و مطالعه کشورهای عرب نمونه های بارزی را در مورد هر آنچه گفتیم، به دست می دهند.

پویایی های منابع مالی بخش دولتی کشورهای عرب

در اینجا، قصد نداریم با بررسی کلی منابع مالی دولتهای عرب به تشریح واقعیهایی پردازیم که با بحث فوق مرتبط هستند. البته، ذکر این نکته لازم است که ارقام مربوط به این منابع به هیچ وجه دقیق نیست؛ زیرا دولتهای عرب حاضر نیستند اطلاعات مربوط به منابع مالی خود را به راحتی در اختیار دیگران بگذارند و حتی در معتبرترین نشریات بین المللی نیز موضوع از حد چند کشور مهم عرب فراتر نمی رود. لذا در مورد دیگر کشورها اطلاعات کافی

وجود ندارد. بدین ترتیب، آمار و اطلاعات مورد بررسی در صفحه‌های بعد از منابع مختلفی گرفته شده و ممکن است با یکدیگر قابل مقایسه نباشند. به همین دلیل، به جای استفاده از ارزشهای مطلق، از سهم و نسبتها استفاده کردیم؛ چون اینها موثق‌تر از ارزشهای مطلق هستند. علاوه بر این، به خاطر مداخله در نرخهای تبدیل ارز ملی، از مقایسه بین المللی بر مبنای دلار اجتناب به عمل آوردیم.

با در نظر داشتن تمام این کاستی‌ها به بررسی جدول شماره یک می‌پردازیم که هزینه‌های دولتی را به عنوان در صدی از تولید ناخالص داخلی گروهی از کشورهای عرب نشان می‌دهد. این جدول نشان می‌دهد که در بیشتر کشورهای عرب، از جمله کشورهای تولیدکننده نفت مانند امارات عربی متحده، کویت و عمان و کشورهای غیر تولیدکننده نفت مانند مصر و مراکش، دولت در استفاده از منابع مالی موجود نقش اصلی را ایفا می‌کند. در کشورهایی چون الجزایر، اردن، تونس و یمن نقش دولت تا حدی محدودتر است؛ و در ایران، نقش دولت به میزان چشمگیری محدودتر از نقش دولت در هر یک از کشورهای عرب می‌باشد.

در کشورهای تولیدکننده نفت، هزینه‌ها تابع الگویی ضد دوره‌ای هستند، یعنی زمانی که بر اثر کاهش صادرات نفتی، سطح تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد، هزینه‌ها به همان نسبت افزایش پیدا می‌کنند. این موضوع در مورد کشورهای دیگر مصداق ندارد. اصولاً می‌بینیم که در نیمه دوم دهه ۸۰، گرایش به سمت کاهش نسبت بین هزینه‌ها و تولید ناخالص داخلی به وجود آمده که نشانگر ضعف نسبی دولت بوده است.

جدول شماره ۲ اهمیت کسر بودجه دولتی را به عنوان در صدی از تولید ناخالص داخلی به نمایش می‌گذارد. همان‌طور که پیشتر گفتیم، هزینه کردن از طریق ایجاد کسر بودجه آسان‌ترین راه رویارویی با بحران مالی است. این نکته را نیز باید به خاطر داشت که کسر بودجه کشورهای عرب صادرکننده نفت در حوزه خلیج فارس چندان چشمگیر و قابل توجه نیست (در امارات عربی متحده و کویت ارقام مربوط به هزینه‌ها، نقل و انتقادات مالی به منظور سرمایه‌گذاری در خارج کشور را نیز در بر می‌گیرد، که بدین وسیله دولتهای آنها بنیه مالی خود را ضعیف‌تر از آنچه هست، نشان می‌دهند). عمان یک مورد کاملاً استثنایی است. در مورد تمام کشورها، کسر بودجه عموماً بسیار هنگفت است، اگرچه در سالهای اخیر، با گسترش استفاده از دلار و اعمال فشار وام‌دهندگان بین المللی برای وادار کردن آنها جهت سروسامان بخشیدن به اوضاع مالی خود، تلاشهایی به عمل آمده تا میزان این کسر

بودجه ها کاهش یابد. این نکته را نیز باید به یاد داشت که کسر بودجه الجزایر نیز ناچیز بوده و حتی در ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ نیز دولت آن کشور مازاد بودجه داشته است.

ارقام مربوط به هزینه ها و کسر بودجه ها ارقامی هستند که به نحو گسترده ای مورد استفاده قرار می گیرند. ارقام مذکور از این نظر حائز اهمیت هستند که تفاوت بین آن دسته از کشورهای عرب مواجه با بحرانهای شدید مالی و نیز انعطاف پذیری دیگر کشورها را در تطبیق وضع خود با سطوح درآمد پایین تر به نمایش می گذارند. با این وصف، تازمانی که محل یا منشا و خاستگاه درآمد و عایدات حکومت و روند تکاملی درآمدهای ثابت نفتی را در نظر بگیریم، تفاوت های اساسی پدیدار نخواهد شد. درآمدهای ثابت نفتی در اوایل دهه ۸۰ به سطح فوق العاده ای رسیده بود، ولی پس از آن، نتیجه کاهش تقاضا برای نفت اعراب و متعاقب آن پایین آمدن شدید قیمتهای نفت کاهش یافت. با وجود این، درآمد ثابت نفتی به رغم کاهش آن، در مقایسه با نقطه اوجش در ۱۹۸۱، هنوز هم نقش عمده و اصلی را در سیاستهای اعراب بازی می کند.

جدول شماره ۳، میزان «درآمد خارجی» گروهی از کشورهای عرب و ایران را نشان می دهد. درآمد خارجی شامل درآمد نفتی و دیگر منابع مالی است که مستقیماً از خارج نصیب کشوری می شود. برای مثال، به موارد زیر توجه کنید:

۱. وامهای بلاعوض اردن، یمن و مصر؛ در مورد مصر باید قید کرد که در اینجا وامهای بلاعوض نظامی لحاظ نشده است؛ چون جزو بودجه حکومت مرکزی به حساب نمی آید؛

۲. درآمدهای حاصل از سرمایه گذاری که تا ۱۹۸۶ نصیب کویت می شد و ارقام موثق مربوط به آنها موجود است؛

۳. عایدات کانال سوئز برای مصر.

از آنجا که تنها منابع مالی قابل شناسایی به عنوان منابع مالی حاصل از خارج در اینجا گنجانده شده است، لذا می توان گفت که برآوردهای به عمل آمده در این جدول ممکن است پایین تر از حد واقعی باشد، ولی در این تردیدی نیست که نگرش آن نسبت به اهمیت منابع خارجی اغراق آمیز نمی باشد.

این ارقام از یکسو نشانگر تفاوت عمیق بین کشورهای عرب تولید کننده نفت حوزه خلیج فارس و لیبی است که در آن درآمد نفتی ۵۰ درصد کل درآمد آن کشور و حتی بیش از آن را تشکیل می دهد و از طرف دیگر، تفاوت عمیق بین این دسته از کشورها و سایر کشورهای

تولید کننده نفت را نمایان می سازد. وابستگی این کشورها به درآمدهای نفتی غیر قابل تصور است. البته، در راه کاهش این وابستگی نیز مطلقاً هیچ فعالیتی انجام نمی گیرد. بجز کاهش قیمت نفت خام از نیمه دوم ۱۹۸۵ به این سو، این کشورها به هیچ وجه سعی نکرده اند منابع درآمد داخلی دیگری را برای خود ایجاد کنند.

دو کشور دیگر، یعنی ایران و الجزایر، در گذشته به درآمدهای نفتی بسیار متکی بودند، ولی بر اثر کاهش قیمت نفت و نیز حجم صادرات نفتی، وابستگی آنها به این منبع درآمد کمتر شد. این کاهش وابستگی نشان می دهد که دو کشور توانسته اند، با وجود محدودیتهای بسیار، منابع درآمد داخلی دیگری را به وجود آورند. ولی در سالهای اخیر، در این دو کشور نیز میزان وابستگی به درآمد نفتی افزایش یافته و به نظر می رسد که بار دیگر در حال بازگشت به جایگاه سابق خویش، یعنی کشورهای دارای درآمد ثابت، هستند.

دیگر کشورهای موجود در جدول شماره ۳ گروهی کاملاً متفاوت را تشکیل می دهند. در مورد اردن که فاقد درآمد نفتی است، میزان وامهای بلاعوض اعطایی، بویژه پس از حمله عراق به کویت بشدت کاهش یافته است. در مورد یمن نیز میزان همین وامهای بلاعوض کاهش پیدا کرده، اما میزان درآمد نفتی از ۱۹۸۶ به بعد بالا رفته و جایگزین وامهای مورد بحث شده است: یعنی از آن زمان تاکنون، یا حداقل تا اوایل دهه ۹۰، یمن به منابع مالی خارجی بر احتی و با ثبات نسبتاً بیشتری دسترسی داشته است. در مورد مصر، منابع مالی خارجی تا ۱۹۸۹ کاهش یافته بود، ولی به خاطر مشارکت آن کشور در جنگی که برای آزادسازی کویت به راه افتاد، این روند تغییر پیدا کرد. بالاخره، در مورد تونس باید گفت که این کشور ارقام مربوط به درآمد نفت و دیگر منابع درآمدی خود را از ۱۹۸۴ به بعد ارائه نکرده است، ولی محدودیت درآمد آن در سال مذکور و کاهش اهمیت تولید نفت ناچیز آن نشانگر این واقعیت است که درآمد نفتی در کل منابع درآمدی تونس نقش مهمی را ایفا نمی نماید. مراکش در این جدول مطرح نشده، چون فاقد درآمد نفتی است.

جدول شماره ۴ نشانگر میزان درآمدهای مالیاتی در کل درآمدها و وامهای بلاعوض است. در آمد مالیاتی لزوماً مکمل درآمد نفتی نیست؛ چون در کنار نفت، منابع درآمدی غیر مالیاتی دیگری نیز وجود دارد که نقش لازم را ایفا می کند، در آمد حاصل از نقل و انتقال اموال یا سود حاصل از فعالیتهای اقتصادی متناسب با بازارهای داخلی از این مقوله است. شایان ذکر است که تنها در ۵ کشور (مراکش، تونس، مصر، سوریه و ایران) درآمدهای مالیاتی ظاهراً بیش از ۵۰ درصد کل درآمد را تشکیل می دهد. در مورد سوریه هم باید متذکر شد که

ظواهر آ درآمد مالیاتی در بر گیرنده مالیات بر شرکتهای نفتی خارجی نیز هست؛ و لذا قدری اغراق آمیز است. جالب اینکه در اردن مالیاتها نقش چندان مهمی را ایفا نمی کنند.

در جدولهای شماره ۵، ۶، ۷، ۸، به بررسی این نکته پرداخته ایم که کدام نوع مالیات در هر کشور بهتر از سایر انواع مالیاتهاست. ارقام مندرج در جدولها درصدی از کل درآمد و وامهای بلاعوض را نشان می دهد؛ برای ارزیابی اهمیت نسبی هر نوع مالیات در کل درآمد هر کشور باید به جدول شماره ۴ مراجعه کرد. جدول شماره ۵ اهمیت عوارض گمرکی و دیگر مالیاتها را در عرصه تجارت بین المللی نشان می دهد. جدول مذکور نشانگر این نکته است که در مورد چند حکومت این منابع درآمد بسیار حائز اهمیت هستند، هر چند به نظر می رسد این اهمیت رو به کاهش می باشد. رقم بسیار بالای مربوط به تونس، بر خلاف رقم بسیار پایین مربوط به مراکش، بویژه شایان توجه است. اصولاً، مالیات بر واردات وسیله ای برای وضع مالیات بر درآمد کارگران مهاجر است. یکی از علل کاهش درآمد مربوط به اردن و یمن می تواند ناشی از سیر نزولی انتقال حقوق و دستمزد همین کارگران به کشورشان باشد. با وجود اهمیت محدود درآمدهای مالیاتی در کل درآمد اردن، رقم مربوط به این کشور به نحو بارزی قابل توجه است. در اینجا، براحتی می توان دریافت که چرا بسیاری از کشورهای عرب آزادسازی واردات را بسهولت پذیرا نیستند؛ زیرا کاهش عمده تعرفه های وارداتی تاثیر بسیار قابل ملاحظه ای بر سطح درآمد آنها می گذارد.

اهمیت نسبی مالیاتها غیر مستقیم در جدول ۶ به نمایش درآمده است. در مقایسه با استانداردهای بین المللی، این ارقام اصولاً چندان مهم نیستند (حال آنکه در ۱۹۹۰ رقم مربوط به مالیاتها غیر مستقیم ایتالیا و انگلستان معادل ۲۹ درصد، فرانسه ۲۸ درصد و آلمان ۲۴ درصد بوده است). ولی در مورد کشورهای الجزایر، مراکش و تونس قضیه قدری متفاوت است.

جدول شماره ۷ نیز بر موضوع مالیات بر درآمد متمرکز است. اهمیت نه چندان زیاد این معیارهای بین المللی در اینجا بوضوح مشخص است (در ۱۹۹۰، ارقام مربوط به آمریکا ۵۲ درصد، انگلستان ۳۹ درصد، ایتالیا ۳۶ درصد، فرانسه ۱۷ درصد و آلمان ۱۶ درصد)، ولی الجزایر، مراکش، تونس و مصر از این قاعده مستثنی هستند. ولی در مورد مصر و نیز یمن که رقم بالای مربوط به آن شگفت آور است، باید قید کرد که تقریباً کل مالیات بر درآمد (۹۰ درصد در مورد مصر و ۶۵ درصد در مورد یمن) بوسیله شرکتهای پرداخت شده و می شود. در این میان، مراکش تنها کشور عربی است که در آن مالیات بر درآمد فردی از ۱۹۸۲ تاکنون

بمراتب بیشتر از مالیات بر درآمد شرکتها بوده — که در کشورهای صنعتی امری طبیعی است.

اعضای شورای همکاری خلیج فارس

کشورهای عرب تولیدکننده نفت حوزه خلیج فارس توانسته اند وضع خویش را با سطح پایین تر درآمد ثابت نفتی تطبیق دهند که این خود ناشی از طبیعت و نوع هزینه های دولتی است که دربرگیرنده صرفه جویی ها و تحدید سرمایه گذاری های زیربنایی می باشد که می توان جلو آنها را گرفت و کاهش داد. علاوه بر این، در اوایل دهه ۸۰، ذخایری انباشته شده است که می تواند برای تحمل سختی ها مورد استفاده قرار گیرد.

عربستان سعودی جالب توجه ترین نمونه اهمیت مستمر درآمد ثابت نفتی است. این کشور اصولاً از نظر مساحت و بُعد جغرافیایی و مردم شناختی جالب توجه تر از دیگر امیرنشینهای حوزه خلیج فارس است؛ زیرا همین ابعاد و خصوصیات نشان می دهد که «نیازهایش» بمراتب پیچیده تر از آنها می باشد. توسعه بخش زیربنایی، خدمات امنیتی و اجتماعی در دیگر امیرنشینهای عضو شورای همکاری مسائل بسیار ساده ای را تشکیل می دهد و فقط عمان از این نظر تلاش ابهام آمیزی را آغاز کرده است.

در عربستان سعودی، هزینه های دولتی مسیری را دنبال می کند که شباهت بسیاری با شخصیت پادشاه دارد.

طی سالهای مالی متمادی و متوالی، رشد هزینه های خدمات دولتی کندتر از رشد تولید ناخالص داخلی بود. در نتیجه، این امکان را فراهم می ساخت که از منابع مالی بیشتری در امر سرمایه گذاری های داخلی و بین المللی بهره گرفته شود. در سالهای حکومت خالد، یعنی قبل از سقوط درآمدهای نفتی، هزینه های دولتی در زمینه تأمین خدمات عمومی رشدی بیشتر از رشد تولید ناخالص داخلی داشت، ولی این تفاوت رشد نیز بسیار ناچیز بود. بالاخره، در زمان فهد، یعنی از ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۰، این هزینه ها افزایش یافت، ولی تولید ناخالص داخلی کاهش پیدا کرد (لوچیانی، ۱۹۹۰، ۷۹).

در نیمه دوم دهه ۸۰، بودجه های عربستان سعودی توأم با کسری بود، ولی از میزان آن بتدریج کاسته می شد؛ چون کاهش هزینه ها کمتر از کاهش سطح درآمدها بود. کمترین میزان کاهش هزینه ها در ۱۹۸۹ ثبت شده است که طی آن تقاضا برای نفت عربستان سعودی امیدوارکننده به نظر می رسید. در ۱۹۹۰، تهاجم عراق به کویت، معادله را بر هم زد؛ چون موجب افزایش بسیار قابل ملاحظه هزینه ها و درآمدها شد. البته، افزایش درآمدها جنبه موقتی داشت؛

چون رونق یا افزایش قیمتها مدت زیادی دوام نیافت. ولی چنانچه این افزایش در آمد را حاصل افزایش مقادیر نفت قابل صدور بدانیم، باید بگوییم که جنبه دائمی پیدا کرده بود. در واقع، تجربه سعودی ها در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، آنها را متقاعد کرده است که بالا بردن حجم تولید صادرات، به جای بالا بردن قیمتها، به نفعشان خواهد بود. به همین دلیل نیز عربستان سعودی سیاست حمایت از قیمتهای نسبتاً پایین، ولی ظرفیت تولید روبه افزایش، را در پیش گرفته است؛ چون نوید آن را می دهد که در دهه های آتی میزان درآمد ثابت نفتی این کشور به آرامی افزایش یابد.

از زمانی که بی ثباتی درآمدهای نفتی آشکار و مسلم گردید، در عربستان سعودی بحث در خصوص کاهش سوبسیدها و بالا بردن سطح درآمدهای غیر نفتی آغاز شد. در واقع، از میزان سوبسیدها، بخصوص در زمینه هایی که به طور مستقیم بر زندگی جمعیت سعودی تاثیر نمی گذارد، کاسته شده است. در برخی موارد (مانند وام مسکن) مقررات تغییر نکرده، ولی در اثر استفاده از روش ایجاد تعویق و تاخیر، امکان دستیابی به این مزایا محدودتر شده است. با وجود این، هنوز هم اتباع سعودی سرانه ای را بصورت نقدی از دولت دریافت می دارند که اگر چه مانند گذشته چندان سخاوتمندانه نیست، ولی هنوز هم چشمگیر است، اما تنها منبع درآمد سعودی ها به حساب نمی آید.

در مورد درآمدهای غیر نفتی که برای برخی از خدمات دولتی هزینه و نرخهایی تعیین شده و علاوه بر این میزان آب بها و بهای برق نیز افزایش یافت اگر چه پس از خاتمه یافتن جنگ خلیج فارس این نرخها به صورت قبل درآمد. در ژانویه ۱۹۸۸، دولت تلاش کرد تا مالیات بر درآمد کارگران خارجی را اعمال کند، ولی چند روزی طول نکشید که آن را لغو کرد. نتیجه آن شد که میزان درآمدهای غیر نفتی از سطح کل ۴۲ درصد در ۱۹۸۸ به ۲۴ درصد در ۱۹۹۰ تنزل کرد که علت اصلی آن نیز افزایش درآمدهای نفتی بوده.

فقدان مالیات، بین درآمد دولت و توسعه اقتصادی فاصله ایجاد می کند. کار چنین است که رشد اقتصاد به خاطر مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم، موجب افزایش درآمد دولت می شود. لذا ارتقای سطح رشد اقتصادی و حمایت از سرمایه گذاری، حتی در بخش زیربنایی که منافع آن در کوتاه مدت حاصل نمی شود، فقط به این خاطر که زمینه ساز رشد بوده، درآمد دولت را افزایش می دهد، در همه حال مورد توجه دولتها قرار می گیرد. ولی در عربستان سعودی وضع چنین نیست؛ چون فقدان مالیات موجب از بین رفتن رابطه بین رشد و درآمد دولتی می شود. به عبارت دیگر، تلاشهای دولت در زمینه عمران و آبادانی منوط به

میزان درآمد نفت است که در نهایت، آن را به کوششی غیر مستمر و ناپایدار مبدل می سازد. با وجود این، دولت سعودی به این نتیجه رسیده که دنبال کردن سیاست نفتی که متضمن دسترسی آن کشور به سطح درآمد ثابت نفتی باشد - که بتدریج افزایش می یابد - بمراتب ساده تر از اعمال سیاستهای تامین کننده درآمدهای غیر نفتی است.

مهم ترین مشغله فکری دولت سعودی، گذشته از حفظ تمامیت ارضی و امنیتی خود در برابر خرابکاری های داخلی، که تخصیص بودجه های هنگفت به ارتش و دستگاه امنیتی اهمیت آن را منعکس می سازد، همان تقویت مبانی درآمدی است؛ البته، با پیگیری سیاست پایین نگاه داشتن سطح قیمتها، ولی بالا بردن سطح تولید و صادرات نفتی. لازمه این کار سرمایه گذاری هنگفت برای بالا بردن ظرفیت تولید است که قدری از آن از طریق استقراض قابل حصول می باشد؛ ولی نرخ بازگشت و میزان سود حاصل از سرمایه گذاری نفتی در عربستان سعودی به گونه ای است که تامین منابع مالی لازم برای بازپرداخت بدهی ها چندان مسئله ساز نخواهد بود.

در سالهای اخیر، سهم هزینه های دفاعی و امنیتی (جدول شماره ۸) عربستان سعودی تا حدی کاهش یافته و از سطح ۵۰ درصد کل هزینه در ۱۹۸۹ به حدود کمتر از یک سوم بودجه ۱۹۹۳ رسیده است، ولی هنوز هم مهم ترین ارقام بودجه را تشکیل می دهد. تنها بخش بسیار ناچیزی از آن صرف هزینه هایی می شود که امکان به تعویق افکندن یا تغییر مسیر آنها وجود ندارد. در امر تخصیص بودجه به بخشهای آموزش و پرورش و بهداشت و توسعه اجتماعی نیز هزینه هایی عمده مربوط به طرحهای جدیدی گنجانده شده که در آنها استفاده از ظرفیت فیزیکی استفاده نشده امری بسیار عادی است. تخصیص بودجه برای هزینه و بورسهای تحصیلی (بخشی از بودجه آموزش و پرورش)، سوبسیدها و صندوقهای توسعه تخصصی از مواردی است که می تواند کاهش یابد، البته چنانچه ضرورت آن آشکار شود. البته، منظور این نیست، که دولت سعودی پول و سرمایه را هدر می دهد، بلکه بر عکس، به نظر می رسد این منابع مالی را بخوبی هزینه کرده است. ولی مقصود این است که دولت بسیار خوش بین است که فکر می کند تا مدتهای مدید این درآمد ثابت نفتی را در اختیار خواهد داشت.

اما چرا دولت سعودی کسر بودجه دارد؟ نگارنده فکر می کند به این دلیل که باید چیزی را در اختیار بخش مالی داخلی قرار دهد که از نظر بانکها و سرمایه گذارها جالب توجه باشد تا تقویت کننده زمینه سرمایه گذاری در داخل و بازگرداندن منابع مالی باشد. اینکه دولت سعودی به چه راحتی بار فوق العاده سنگین هزینه جنگ خلیج فارس را

متحمل شد، نشان می دهد که هنوز هم درآمد ثابت نفتی را (به عنوان یک جریان بی وقفه یا ذخیره ای انباشت شده) در اختیار دارد. بسختی می توان کشور دیگری را یافت که دست به چنین کاری بزند، ولی افت قابل ملاحظه ای در وضع زندگی شهروندانش به وجود نیاید (در واقع، پس از جنگ، اقتصاد عربستان سعودی رونق یافته است و دیگر از مشکلات مربوط به بیکاری خبری نیست). جالب توجه اینکه عراق نیز در همان سالهای اولیه جنگ با ایران توانست در وضعیت مشابهی به سر برد که علت اصلی آن نیز درآمدهای ثابت نفتی بود.

هر مطلبی که در مورد عربستان سعودی واقعیت داشته باشد، در مورد دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز مصداق پیدا می کند. مشکلات مالی اعراب تولیدکننده نفت در حوزه خلیج فارس نیز بدرستی تفسیر نشده است و معمولاً سنگین تر و جدی تر از آنچه که هست قلمداد می گردد. در این کشورها، حجم پس اندازهای خصوصی به قدری زیاد است که سرمایه گذاران برای استفاده از آن با مشکلاتی مواجه می شوند و فقط به داشتن مقادیر نقدینگی زیاد یا جمع آوری طلا بسنده می کنند. لذا عرضه اوراق قرضه دولتی، حتی اگر یک ضرورت مالی نباشد، سیاستی عاقلانه و مبتنی بر دوراندیشی خواهد بود.

گذشته از توزیع مجدد گسترده، ولی نابرابر این درآمد ثابت، در عربستان سعودی نارضایتی رو به رشد بوده و حتی می توان گفت گسترش یافته است. موارد انتقاد و شورشهای پراکنده بخوبی ثبت شده است، ولی نمی توان این تحولات را نوعی جنبش سیاسی به حساب آورد؛ زیرا این مسائل حتی در زمانی که درآمد ثابت نفتی در اوج خود بود نیز وجود داشت. اعتراضاتی این چنین نیز احتمالاً بیش از هر چیز بر مسئله فساد یا اخلاقیات متمرکز می شود، ولی حکومت ابزار مهار بسیار گسترده ای در اختیار دارد که فعالان و با بهره گیری از تلاش در راستای کسب و حفظ وجهه و مشروعیت اسلامی از آنها استفاده به عمل می آورد.

از آنجا که اعتراضات به صورت اسلامی مطرح می شود، تلویحاً ممکن است به این نتیجه گیری انجامد که نوعی جنبش سیاسی مخالف و منسجم در آن کشور وجود دارد. ولی زبان مشترك اسلامی برای تبدیل نارضایتی و شورش بی نام و نشان به جنبشی سیاسی کافی نیست، بخصوص که اسلام خود عاملی است که از یکسو تشدت و از سوی دیگر وحدت و اتحاد ایجاد می کند. لذا حکومت سعودی خود نیز افعال و اقدامات خویش را با ظاهری اسلامی مشروعیت می بخشد.

در سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و از جمله کویت - گذشته از انتخابات بسیار محدودی که در آنجا انجام گرفت - نیز همین اوضاع و احوال حاکم است.

انتخابات کویت پس از فرایند اخراج گسترده کارگران خارجی صورت پذیرفت، اقدامی که به صورت از هم پاشیدگی وضع اقتصادی بود و تنها کشوری قادر است چنین کند که از حمایت خارجی برخوردار باشد، ولی دیدیم که کویت فعالانه در این راه گام برداشت. اینکه کویت توانست مولدترین و سازنده ترین عنصر جمعیتی خود را از خود براند، واقعیتی است که به نحو بارزی ماهیت کشور یا دولت متکی بر درآمد ثابت را روشن می سازد. نیل مجدد به استقلال توأم بود با ترویج تعریف دقیق و مشخص تابعیت که هدف و مقصود اصلی نهفته در آن عبارت بود از کاستن شمار مدعیانی که می بایست از توزیع مجدد این درآمد ثابت بهره مند شوند. بر اساس این تعریف جدید، فقط در صد ناچیزی از جمعیت از حق رای برخوردار شده اند؛ چون اکثریت افراد ساکن در کویت در اثر شرایط چندگانه جدید از این قاعده مستثنی گردیده اند. با این حال، نتایج انتخابات به مثابه شکست خاندان آل صباح تفسیر گردید؛ چون در اثر آن بسیاری از اشخاص موجود در «جناح مخالف» برگزیده شده بودند.

مورد الجزایر

بر خلاف اعضای شورای همکاری خلیج فارس که انتظار می رود همچنان به درآمد ثابت نفتی دسترسی داشته و نهادهای سیاسی را قوام بخشند که به هیچ وجه با اصول دموکراتیک منافاتی ندارد، دیگر کشورهای عرب به منابع درآمد خارجی دسترسی قابل مقایسه یا بی وقفه ای نداشته و ندارند. اردن و وضع آن را پیشتر بررسی کردیم و نشان دادیم که چه رابطه تنگاتنگی بین روند نزولی درآمد خارجی و روند دموکراتیزه کردن وجود دارد (برائین، ۱۹۸۲). در اینجا، نگارنده قصد دارد به دو مورد کاملاً متفاوت، یعنی الجزایر و مصر، پردازد.

مشکلات الجزایر و مصر ناشی از استفاده بی حد و حصر آنها از درآمد ثابت نفتی، حتی در اوایل دهه ۸۰، است. این کشورها چنان بر میزان بدهی های سنگین خود افزودند که در سالهای بعد مجبور شدند بخش اعظم درآمد ثابت خود را صرف بازپرداخت آنها کنند که خود اثرات کاهش قیمت های نفت را بمراتب تشدید کرد. هم اکنون، در هر دو کشور، شرایط بحران مالی تحقق یافته است. ولی در حالی که مبنای درآمد الجزایر چشمگیر بوده و ممکن است این کشور بتواند بار دیگر به کشوری با درآمد ثابت تبدیل شود، باید گفت که مصر نمی تواند چنین امیدی داشته باشد. نکته عجیب نهفته در پس قضیه این می باشد که در الجزایر فرایند دموکراتیزه کردن آغاز شده که در مرحله ای بسیار پیشرفته متوقف گردیده، ولی مصر، نه در

روند دموکراتیزه کردن و نه در حل مشکلات مالی خود، در طول ۱۰ سال و اندی که سپری شده، کاری انجام نداده است. حتی اصلاحات اقتصادی اخیر در مصر نیز با تکامل سیاسی موازی و همسان توأم نبوده است.

مورد الجزایر به دلایل مختلفی جالب توجه است. الجزایر کشوری است که به خاطر جنگ استقلال طلبانه اش از مشروعیت فوق العاده تاریخی برخوردار است. هیچ کشور عرب دیگری نمی تواند چنین ادعایی را مطرح کند. گذشته و حال این کشور حکایت از آمیزش و ارتباط تنگاتنگ آن با اروپا دارد و این آمیزش و امتزاج بمراتب بیشتر از آن چیزی است که برخی از کشورهای دیگر مایل اند علناً اذعان کنند. جامعه الجزایر، بیش از هر کشور عرب دیگری، از برابری حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و جمعیتی بمراتب باسوادتر و شهرنشین تر برخوردار است. البته، مرزبندی هایی نژادی در آن کشور وجود دارد که خود مسئله ای می باشد، ولی همین مسئله، حداقل تاکنون، موجب بروز تمایلات تجزیه طلبانه یا خشونت آمیز نشده است. خلاصه اینکه الجزایر از بسیاری جهات کامل ترین نامزد دموکراتیزه کردن است.

الجزایر دقیقاً نمایانگر همان رابطه بحران مالی دولت در روند دموکراتیزه کردن است؛ چرا که مشروعیت جبهه آزادی بخش ملی همزمان با کاهش میزان درآمد نفتی رو به تنزل نهاد. شاذلی بن جدید در نخستین سالهای ریاست جمهوری خود حتی فکر دموکراتیزه کردن را هم در سر نمی پروراند. البته، می توانست چهره ای نچندان جدی تر از بومدین را از خود به نمایش گذارد؛ چون حکومت او، بر خلاف گذشته، منابع مالی عظیم تری را در اختیار داشت. او قادر بود حتی با مخالفان سیاسی سابق بومدین نیز برخوردی سخاوتمندانه داشته باشد. او بر حکومتی نظارت داشت که مرتکب خطاهای جدی شده بود، یعنی به سرمایه گذاری برای اجرای طرحهای بسیار پر خرج و سرمایه بر صنعتی پرداخته بود و مصرانه قیمتهای بسیار گزافی را برای مهم ترین منبع هیدروکربوری کشور، یعنی گاز طبیعی، طلب می کرد. چندان مشاغلی را نیز به وجود نیاورد. بعلاوه، بخش اعظم ظرفیت مایع سازی گاز هم به این خاطر که قیمت گاز در خارج از بازار تعیین می شد، بی استفاده مانده بود. بدهی های کشور نیز بشدت افزایش یافت و بارکود نفتی در اواسط دهه ۸۰، ظرفیت صنعتی بی استفاده و پر هزینه ای برای الجزایر باقی ماند - که با بیکاری گسترده و ارز خارجی ناکافی، حتی برای تامین مایحتاج اولیه کشور، همراه بود. شورشهایی که به خاطر کمبود مواد غذایی در ۱۹۸۸ رخ داد، زمینه ساز تجدید نظر و تغییر روش شد.

انتظار می رفت که بحران مالی به حد اعلای خود برسد تا حکومت متوجه امر شود، ولی شاذلی بن جدید بسیار قاطعانه تر از بیشتر همتایان عرب خود عمل کرد. همزمان با پیشرفت روند دموکراتیزه کردن - گذشته از این واقعیت که روند مذکور در همه حال شگفتی هایی را هم به ارمغان می آورد (مانند قانونگذاری جبهه آزادی بخش ملی و پیروزی آن در انتخابات شهرداری ها و غیره) - اصلاحات اقتصادی نیز به مرحله اجرا در آمد.

۱۹۸۸ سالی تعیین کننده و حساس بود؛ زیرا هزینه های دولت به عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی به اوج خود رسیده بود و کسر بودجه نیز دست کمی از آن نداشت، ولی بمراتب کمتر از آن چیزی بود که در مصر وجود داشت. کسر بودجه های مکرر و متوالی تماماً تبدیل به پول می شود و در نظام مالی کشور بروز تورم و افزایش نقدینگی بیش از حد معمول را به همراه می آورد. نرخ مرازای دینار (در بازار آزاد ارز که اصولاً در فرانسه پدیده ای داخلی شده) سرعت روبه وخامت گذاشت و نسبت تبدیل غیر رسمی و رسمی آن از حد ۳ به ۱ در ۱۹۸۷ به سطح ۶ به ۱ در ۱۹۸۸ رسید. علاوه بر این، بیکاری به مسئله ای همه گیر و روبه رشد مبدل شده و کشور با بحران تراز پرداختها دست به گریبان بود.^۷

در ۱۹۸۱، رسماً دینار کاهش یافت. از آن پس، تغییر تصاعدی در نرخ اسعار، اختلاف یا تفاوت نرخ موازی و رسمی را کاهش داد، ولی نتوانست آن را کاملاً از بین ببرد. کاهش ارزش تصاعدی دینار و بهبود وضع قیمت نفت خام، اثر تهاجم عراق به کویت، عامل اصلی افزایش درآمدهای نفت و گاز الجزایر طی ۱۹۹۱ - ۱۹۹۰ بوده است.

در ۱۹۸۸، قانون جدید نفت وضع شد که بر اساس آن، روند ورود شرکتهای خارجی به بخش هیدروکربور الجزایر آغاز گردید. این امر، در ۱۹۹۱ نیز ادامه یافت تا اینکه با تدوین و اعمال مقررات جدید، شرکتها و طرفین خارجی نه تنها در امر اکتشاف ذخایر جدید و غیر مکشوفه، بلکه در زمینه بهره برداری از حوزه های شناخته شده و در حال تولید هم مجاز به فعالیت شدند.^۸

روند اصلاحات تا ۱۹۹۱ سرعت و شتاب لازم را نداشت. به همین دلیل، در انتخابات شهرداری ها و استانها (۱۹۹۰) پیروزی گسترده ای نصیب جبهه نجات اسلامی شد. در کل، مهم ترین اصلاحاتی که در ۱۹۹۱ اعمال شد به قرار زیر بود:

۱. اصلاحات مالی؛ نظام مالیاتی به نحو بارز و چشمگیری تقویت گردید و چارچوب اصلاحات مالی بر مبنای قانون بودجه ۱۹۹۱ تصویب و به کار گرفته شد. این نظام جدید می بایست بر سه نوع مالیات مهم، یعنی مالیات بر ارزش افزوده (وات VAT)، مالیات بر

سود تجدید نظر شده و مالیات بر درآمد کلی، متکی باشد. آخرین مورد می بایست جایگزین انواع مختلف مالیات بر درآمد می شد.

۲. اصلاح سوبسیدها؛ به منظور مهار کسر بودجه جبران کننده (که در ۱۹۹۰ برای پرداخت سوبسیدهای مصرف کننده و تولید کننده به وجود آمده بود) چند مورد از فهرست کالاهای سوبسیددار حذف شد، ولی قیمت بقیه اقلام به حد هزینه واقعی رسید. صندوق جبران ساز منابع مالی مورد نیاز خود را از طریق مالیاتهای خاص وضع شده بر واردات و تولیدات داخلی (مالیات جبران ساز) تامین می کرد که نوعی اضافه بها یا کارمزد نیز به آن تعلق می گرفت.

۳. اصلاحات تجاری؛ واردات آزاد شد، آن هم از طریق حذف محدودیت صدور پروانه یا جواز واردات و اعطای امکان دسترسی کامل به ارز خارجی به نرخ رسمی.

۴. اصلاح صنایع دولتی؛ شرکتهای دولتی از نظر تشکیلاتی تغییر یافته و زیر نظر چند شرکت مالک قرار گرفتند تا پاسخگوی نتایج اقتصادی این فعاليتها باشند. علاوه بر این، روش تامین منابع مالی لازم برای آنها از طریق بهره برداری از بودجه دولتی حذف شد.

شاید بگویند که این اصلاحات با جسارت و دل و جرئت کافی دنبال نشد و لذا موجب ترغیب بخش خصوصی برای سرمایه گذاری و ممانعت از افزایش بیکاری نگردید. ولی دولت الجزایر ظرف دو سال به موفقیتهایی دست یافت که نیل به آنها برای کشوری چون مصر حدود ۲۰ سال به طول انجامید. با نزدیک شدن مرحله انتخابات سیاسی در اواخر ۱۹۹۱، کشور در پایین ترین قسمت منحنی جی (J-Curve) اصلاحات اقتصادی قرار داشت. به عبارت دیگر، مردم بوضوح تاثیر بحران ملی دولت را احساس می کردند. در حالی که مزیت یا مزایای مختلف از نظر توسعه سریع بخش خصوصی نیز بخوبی مشهود بود. در دموکراتیزه کردن نیز مقصود و هدف عبارت بود از: مهر تایید زدن بر مشروعیت اصلاحات و تحکیم روند آن. به عبارت دیگر، تجربه کشورهای دیگر ثابت کرده است که چنانچه اصلاحات شدید و طاقت فرسای اقتصادی به صورت صادقانه و منصفانه وضع و تشریح شود، اکثریت رای دهندگان نیز حمایت خود را پشتوانه اجرای آن خواهند کرد.

اما فرایند تحدید و مهار هزینه ها تلویحاً حاکی از آن بود که دولت قادر نیست نیازهای اجتماعی مردم را برآورده سازد. لذا زمینه برای شکل گیری هر چه بیشتر گروههای دارای آرمان وحدت اسلامی فراهم شد. از بین همین گروهها بود که جبهه نجات اسلامی الجزایر پا به عرصه وجود گذاشت. تجربه ارائه راه حل به دولت چیزی است که تفاوت بین اعتراض

اسلامی در عربستان سعودی و اسلام به عنوان جنبشی سیاسی در الجزایر را مشخص می کند. تشکل خدمات اجتماعی خود منعکس کننده توان این جنبش در جذب منابع مالی داوطلبانه و غیر اجباری است، در حالی که دولت فکر می کند آن قدر مشروعیت ندارد که بتواند مالیاتها را افزایش دهد. ولی حقیقت از آنچه گفتیم نیز غامض تر و پیچیده تر است؛ زیرا برخی از ابتکارات و فعالیتهای گروههای اسلامی، حداقل تا حدودی، با استفاده از منابع مالی کشورهای حوزه خلیج فارس انجام شده است. که خود بخشی از شبکه بسیار پیچیده توزیع مجدد درآمد ثابت نفتی در سطح منطقه می باشد. علاوه بر این، ممکن است بین قیام گروههای اسلامی و اقتصاد موازی نوعی رابطه برقرار بوده باشد؛ چرا که اصولاً، با وجود هدفهای دراز مدت متفاوت هر یک از آنها، نهایتاً در راستای گریز از نظارت دولت، به نوعی هدف و منابع مشترك تاکتیکی دست می یابند.

بدین ترتیب، چگونگی پیدایش جبهه نجات اسلامی در چند سال گذشته بسادگی قابل تشریح است؛ زیرا دولت مجبور بود برخی از زمینه ها و پایگاههایی را که در جامعه جذب کرده بود، به صورت تصاعدی و پی در پی رها سازد و بگذارد نیروهای در حال چالشی که عهده دار انجام برخی وظایف اجتماعی بودند، وارد صحنه شوند. البته، بهسوی می توان ثابت کرده که تازه واردها با این تصور و احساس پیش می رفتند که می توانند وظایف و کارهای خاص را بهتر از یک بوروکراسی انعطاف ناپذیر و فاقد روحیه لازم به انجام رسانند. لذا پیروزی جبهه اسلامی در انتخابات شهرداری ها و استانها از یک نظر نمی تواند شگفت انگیز محسوب شود.

با این وصف، پیروزی که در انتخابات نصیب این جبهه شد، حداقل تا حدودی ناشی از چند خطا و اشتباه بود که عبارت اند از: انتخاب یا استفاده از نظام انتخاباتی خاصی که نتایج انتخاباتی جبهه نجات اسلامی را مبالغه آمیز نمایاند و راه را برای مشارکت دو سوم اکثریت رای دهندگان هموار نمود؛ نحوه برگزاری انتخابات به صورتی که بسیاری از حامیان یا طرفداران بالقوه دولت در نهایت از رای دادن خودداری نمودند؛ نحوه انجام مبارزات تبلیغاتی که در آن نیروهای طرفدار دموکراسی، به جای جدی گرفتن حرکتیهای جبهه نجات اسلامی، تمام وقت خود را صرف مناقشه با یکدیگر کردند. به هر حال، پیروزی یا نحوه پیروزی جبهه مزبور به هیچ وجه نافی نظریه اصلی این مبحث نیست که بحران مالی می تواند موجب دموکراتیزه کردن شود تا منشا مشروعیت جدیدی را برای دولت فراهم سازد. به عبارت دیگر، دقیقاً در الجزایر نیز همین اتفاق افتاده است، ولی روند مورد نظر دچار انحراف گشته و از

مسیر خود خارج شده است. با وجود اراده و خواست آشکار دولت بجای دموکراتیزه کردن و وجود شرایط مساعد و لازم، این روند منحرف شد. اما نکته اصلی اینکه مسئله دموکراسی به چنین وضعی دچار نشده و نمی تواند از دستور کار سیاسی حذف شود.

به اعتقاد نگارنده، لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که حتی نخستین رهبر سیاسی کشور پس از کودتای ساختگی، یعنی رئیس جمهور بوضیاف، نیز به نظر می رسید که هنوز هم بر آن است تا در چارچوب آزادسازی اقتصادی به هدف دموکراتیزه کردن نایل آید و در این راه حتی حاضر بود، روند دموکراتیزه کردن را به گونه ای تعریف کند که هم به قدر کافی دموکراتیک باشد و هم مانع از به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی شود. در همان حال، حرکت‌هایی نیز در جهت آزادسازی اقتصاد و کاهش نظارت‌های دولتی بر ابعاد آن صورت پذیرفت.

پس از قتل مشکوک رئیس جمهور، این سیاستها تغییر یافت. نخست وزیر جدید، یعنی بلعید عبدالسلام، با اینکه در دهه‌ها ۶۰ و ۷۰ از طرفداران سرسخت سیاست صنعتی سازی الجزایر بود، ولی در اوایل دهه ۸۰، یعنی زمانی که تصمیمات غلط، بخصوص در زمینه قیمت گذاری گاز، اتخاذ گردید، از دولت کنار گذاشته شده بود. عبدالسلام به محض روی کار آمدن، مقررات کنترل بر واردات را به کار گرفت و سیاست بسیار خطیر و سرنوشت ساز فروش ذخایر نفتی را که انتظار می رفت موجبات بهبود وضع مالی دولت را فراهم سازد و شرکت‌های نفتی خارجی را مصمم تر از پیش به سرمایه گذاری در الجزایر ترغیب کند، کنار گذاشت.^۹

در خصوص بدهی های خارجی، سیاست لجاجت آغاز گردید.^{۱۰} به عبارت دیگر، الجزایر اعلام کرد که حاضر نیست پیشنهاد های سازمان های بین المللی یا بانک های خصوصی را بپذیرد، بلکه با اتخاذ تدابیر ریاضت اقتصادی نسبت به بازپرداخت بدهی های خود اقدام خواهد کرد. ولی این نحوه دستاویز قرار دادن غرور و وطن پرستی، امید چندان را در دل جوانان بیکار زنده نمی کرد و تنها موجب هموار شدن راه برای فعالیت قاچاقچیان کالا می شد؛ چگون معمولاً هر ممنوعیتی نوعی قاچاق را همراه می آورد.

وضع مالی دولت به سرعت روبه وخامت نهاد. در اواخر سال معلوم شد بودجه ۱۹۹۲ که قرار بود با مقداری اضافه بودجه بسته شود، کسری معادل ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد داشت،^{۱۱} که بیشتر از کسر بودجه سال قبل از آن بود. یکی از علل پیدایش این وضع آن بود که دولت در مبارزه با تورم از ابزار مختلفی مانند کاهش میزان مالیات بر ارزش افزوده و

تعرفه های گمرکی استفاده می کرد (که خود کاهش درآمد دولت را به دنبال داشت).^{۱۲} درحالی که تورم ۱۹۹۳ در سطح ۴۰ درصد قرار داشت، بودجه ای برای همان سال در نظر گرفته شد که بر اساس آن انتظار می رفت سطح تورم مضاعف شده و به سطح بی سابقه ۴۰ درصد عواید دولتی برسد.^{۱۳} خلاصه اینکه، دولت عبدالسلام در میان مدت به درآمدهای هیدروکربوری تکیه کرده و در کوتاه مدت به مطبوعات دل بسته بود. لذا می بینیم که رابطه ای بین وابستگی به تورم پولی و درآمد خارجی، توأم با از سر گرفته شدن روش اعمال سرکوب، به نحوه بارز و برجسته ای بر قرار شده است.

وقتی این سیاستها را در نظر می گیریم، در حالی که این اطمینان نیز وجود داشت در سالهای آتی بر میزان صادرات گاز افزوده شود؛ چون وزیر انرژی الجزایر نیز انتظار داشت که صادرات گاز از سطح روزانه ۳۴ میلیون مترمکعب در ۱۹۹۱ افزایش یابد و روزانه به سطح ۷۵-۷۰ میلیون متر مکعب تا پایان دهه جاری برسد،^{۱۴} مشخص می شود که اصولاً دولت سعی داشت پایه های خود را به عنوان نظامی متکی بر درآمدهای ثابت مستحکم کند. لذا انتظار می رفت با در پیش گرفتن یک دوره زمانی نسبتاً کوتاه (دو یا سه ساله)، توأم با برقراری نظم شدید و سرکوب، میزان اقساط قابل پرداخت بدهی ها کاهش یابد. در آن صورت، به خاطر کاهش بدهی ها و افزایش صادرات هیدروکربوری موجودی درآمد ثابت نیز افزایش می یافت. عبدالسلام معتقد بود که باید اشتباهاتی را که در اوایل دهه ۸۰ صورت گرفته بود، جبران کرد؛ زیرا در آن ایام پافشاری بر دریافت قیمتهای سنگین خسارات جبران ناپذیری را بر صادرات گاز الجزایر وارد ساخته و موجب شده بود که از سرمایه گذاری های عظیمی که در امر مایع سازی گاز انجام می شد، استفاده نگردد. علاوه بر این، در همان سالها از استقراض برای تامین منابع سرمایه گذاری استفاده شده بود؛ چون همگان به غلط فکر می کردند که افزایش قیمتها ادامه خواهد یافت.

دولت الجزایر که این بار تنها شعار دموکراسی سر داده، به سرکوب متوسل شده است تا بتواند بنیانهای درآمد کشور را بار دیگر مستحکم و تثبیت کند. ولی این استراتژی یا راهبرد نیز محکوم به شکست است، یعنی حتی در صورت افزایش میزان درآمد هیدروکربوری در سالهای باقی مانده این دهه نیز میزان سرمایه گذاری های دولتی آنقدر کافی و مناسب نخواهد بود که بتواند زمینه اشتغال خیل بیکارانی را فراهم کند که هر روز بر شمار آنها افزوده می شود. فعال کردن بخش کشاورزی و اجرای طرحهای صنعتی متکی بر نیروی کار امر بسیار ضروری است که تنها از طریق ترغیب بخش خصوصی، چه در داخل و چه خارج کشور، به

سرمایه گذاری امکان پذیر می باشد. لذا باید روند آزادسازی اقتصادی از سر گرفته شود و در آن، ابتدا نقش و وظایف دولت و بخش خصوصی و نیز انواع مالیاتها، تعریف و مشخص گردد. بنابراین، بازگشت حکومت خودکامه در الجزایر را باید به مثابه پُرانتزی در تاریخ آن کشور تلقی کرد؛ زیرا مسئله دموکراتیزه کردن همچنان در صدر دستور کار سیاسی آن قرار خواهد داشت.

بررسی اوضاع مصر

مصر ثابت می کند که یک حکومت می تواند حتی با وجود وخامت بحران مالی که با آن دست به گریبان است، روند دموکراتیزه کردن را به بازی گرفته، آن را برای مدت نامعلومی به تعویق بیندازد. شاید بتوان گفت که مصر در طول تاریخ معاصر خویش، همیشه با نوعی بحران مالی مواجه بوده است. نیاز به پایین آوردن سطح سوبسیدها با وجود تمام عواقب مسلم آن (که کاملاً از حد توان مالی دولت نیز فراتر است)، در دهه ۱۹۷۰ محسوس شد. سیاست «انفتاح» که سادات در ۱۹۷۴ آغاز کرد، عبارت از آزادسازی محدود تجارت خارجی و پذیرش سرمایه گذاری مستقیم خارجی در چند بخش خاص بود. ولی پس از چندی روشن شد که چنانچه سوبسید مربوط به مواد غذایی و مقررات نظارت بر قیمت فرآورده های کشاورزی حذف نشود، نرخهای بهره و نرخ اسعار خارجی در مصر آزاد نگردد، سرمایه گذاری بخش خصوصی از قید و بند و محدودیتهای بسیار رها نشود و صنایع تجاری دولتی به نحو تصاعدی به بخش خصوصی واگذار نگردد، سیاست مزبور موفقیت آمیز نخواهد بود. نکته جالب توجه در مورد مصر این است که در همان اواسط دهه ۷۰، فهرستی از اقدامات و تدابیر بسیار ضروری را تهیه کرد که یکی از آنها به جزئیات اجرایی مربوط می شد و کلیه متقدان متخصص اهمیت آن را پذیرفته بودند. ولی اولین گامهایی که در جهت حذف سوبسید مواد غذایی برداشته شد، چنان ناشیانه و نامناسب بود که شورشهای ۱۹۷۷ را به وجود آورد — که از آن پس، در متون درسی مربوط به تعدیلهای ساختاری از آن به عنوان نمونه بحث استفاده به عمل می آید. حکومت نیز با یک عقب نشینی سریع به این نتیجه رسیده که اصلاحات اقتصادی خطرناک تر از آن است که بتوان به طور جدی به اجرای آنها پرداخت. در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، طرح احتمال تامین چند منبع درآمد به طور همزمان (نفت، کانال سوئز، وامهای بلاعوض و وامهای اعتباری مرتبط با تضاد اعراب و اسرائیل) در مقابل این کشور قرار گرفت و سبب شد که حکومت مصر کلیه تصمیمات ناخوشایند را به آینده موکول کند.

زمانی که مبارك به قدرت رسید، موقعیتی استثنایی ایجاد شد تا او نیز بار دیگر متوسل به اصلاحات اقتصادی شده، آن را با روند دموکراتیزه کردن مرتبط کند. گامهای آرامی که در این راستا برداشته می شد با امیدهای فراوان مورد حمایت قرار گرفت. ولی روحیه ها بسرعت تغییر کرد و در اواسط دهه ۸۰، درآمد ثابت بسرعت محو شد و حکومت نیز متوجه گردید که مشکلاتش همچنان باقی است. درگیری با نهادهای مالی و اعتباری بین المللی و وام دهندگان خارجی شدیدتر می شد، ولی دولت مصر از نقش ژئوپلیتیک خود بهره ها می گرفت تا عمدتاً موجبات بهبود اوضاع خود را فراهم آورد.

سیاست «مقاومت منفی» در قبال فشارهای بین المللی، به طور قطع نتایج اقتصادی درخشانی نداشت. گذشته از حذف بخشی از مقررات دست و پاگیر در امر کشاورزی و تعدیلهای محدود قیمت مواد غذایی و سوخت، سال به سال بر میزان کسر بودجه افزوده می شد. فشارهای تورمی رو به تزاید نهاد و نرخهای بهره ای که به صورت تصنعی در سطوح پایین نگاه داشته شده بود، موجب افزایش سریع روند دلاری شدن ترازهای پولی گردید. رشد اقتصادی در ۱۹۹۰-۱۹۸۹، به سطح ۲ درصد تنزل یافت که بمراتب پایین تر از نرخ رشد جمعیت بود.^{۱۵}

گذشته از این نتایج کم اهمیت، تنها پس از جنگ خلیج فارس، یعنی زمانی که مصر بار دیگر در صدد برآمد از موقعیت استراتژیک مساعد خود بهره های مالی ببرد، بود که با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی قراردادی به امضا رساند که بر اساس آن می بایست اصلاحات اقتصادی از جمله کاهش هزینه های دولتی و افزایش سطح مالیاتها به مرحله اجرا در می آمد. اقدامات به عمل آمده در ۱۹۹۱ عبارت بودند از:

۱. یکپارچه سازی و آزادسازی نرخ اسعار؛
 ۲. آزادسازی نرخهای بهره بانكهای تجاری؛
 ۳. شروع مرحله حراج اوراق قرضه خزانه داری به منظور پایان بخشیدن به روند چاپ اسکناس جهت تامین کسر بودجه دولت؛
 ۴. کاهش هزینه ها و کسر بودجه دولت؛
 ۵. استفاده از مالیات بر فروش عمومی؛
 ۶. استفاده از مقررات جدید برای ترغیب سرمایه گذاری مستقیم خارجی؛
 ۷. از سر گرفته شدن برنامه خصوصی سازی دارایی های اقتصادی دولت.
- چنانچه روند اصلاحات به صورت جدی دنبال شود، بناچار ماهیت رابطه دولت و

جامعه مصر را تغییر خواهد داد. ولی نکته بسیار حائز اهمیت اینکه این برنامه همزمان با افزایش شدید میزان کمکهای خارجی به مرحله اجرا درآمده است. در اواخر دهه ۸۰، سالانه در حدود ۷۰۰ تا ۱ میلیارد دلار کمک به طور رسمی نصیب مصر می شد. ولی در ۱۹۹۰-۱۹۹۱، میزان کمکهای رسمی دریافتی از کشورهای عضو ائتلاف ضد عراق به سطح ۴/۸ میلیارد دلار (۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی) رسید. انتظار می رفت که در سال بعد این رقم به ۱/۵ میلیارد دلار تنزل یابد که باز هم بالاتر از ارقام مربوط به قبل از ۱۹۹۰-۱۹۹۱ بود. در زمان شروع برنامه اصلاحات اقتصادی، احتمالاً دولت مصر امیدوار بود که کمکهای مالی رسمی بیشتری دریافت دارد، بخصوص در زمینه ترتیبات امنیتی که قرار بود در بیانیه دمشق مطرح شود. ولی پوچی این امیدها نشانگر خیال پردازی دولت قاهره است که تنها به ادامه اصلاحات اقتصادی دل خوش داشت.

از آنجا که نقل و انتقالات مالی رسمی ممکن است، مدت زیادی ادامه نداشته باشد، لذا اصلاحات مالیاتی که تاکنون اعلام شده است، برای بهبود وضع کافی نخواهد بود. به طور قطع، در خصوص مالیات بر درآمد شخصی که دولت قول اجرای آن را داده است، باید اقدامات بیشتری به عمل آید.

بدین ترتیب، می بینیم که اصلاحات اقتصادی صورت گرفته، ولی با چرخش چشمگیر در جهت دموکراتیزه کردن توأم نبوده است. شاید سرازیر شدن منابع مالی و درآمد خارجی در پیدایش این وضع مؤثر بوده باشد، ولی این تنها یکی از علل آن به حساب می آید. دو عنصر مهم دیگری که در این زمینه مؤثر بوده اند، عبارت اند از: نقش ارتش و تمایل طبقه بورژوا نسبت به دموکراسی کنترل شده به جای دموکراسی واقعی. ارتش هنوز هم مهم ترین ساختار موجود در جامعه است و رئیس جمهور از بین آنها بر می خیزد که به نوبه خود از قدرت و اختیار تام برخوردار است. ارتش بودجه ای جداگانه ای دارد. به عبارت دیگر، وامها و وامهای بلاعوض خارجی اعطا شده به ارتش و نیز سود حاصل از فعالیتهای اقتصادی ارتش به طور مستقیم وارد بودجه آن شده، در بودجه دولت مرکزی ثبت نمی شود (به همین دلیل، ارقام مربوط به آنها در جدولهای شماره ۱ تا ۷ نیامده است). فقط هزینه های دفاعی است که با استفاده از بودجه دولت مرکزی تامین می شد که این هزینه ها نیز شاهد کاهشی جدی بود و از حدود ۲۱ درصد در ۱۹۸۸-۱۹۸۷ به ۱۵ درصد در ۱۹۹۰-۱۹۹۱ رسیده است. تردیدی نیست که این روند باید در بافت اصلاحات مالی ادامه پیدا کند، ولی معلوم نیست که چه مقدار از این اصلاحات مورد قبول ارتش واقع می شود.

بی توجهی طبقه بورژوا نسبت به مشارکت واقعی مردم در حیات سیاسی نیز تحت تاثیر واقعیت‌های سیاسی و تاریخی آن کشور قابل درک است. از نظر تاریخی، تنها با استفاده از شعارهای سوسیالیستی و به بازی گرفتن توده های مردم بود که ناصر توانست مبانی قدرت بورژواهای قدیم را در هم ریزد. لذا خطر بازگشت مردم گرایی برای سرمایه گذاران امروزی کاملاً آشکار است. علاوه بر این، کلیه صاحبان ثروت اقتصادی به سرمایه گذاری در خارج خوی گرفته و در مورد هرگونه سرمایه گذاری تولیدی در داخل کشور با احتیاط و مآل اندیشی برخورد می کنند. به عبارت دیگر، طبقه بورژوا به نحو مؤثری از صحنه ملی حذف شده است. در عین حال، توده مردم مصر چنان با فقر دست به گریبان اند که نمی توانند در تامین نیازهای مالی دولت نقش مؤثری داشته و از این جهت مدعی مشارکت دموکراتیک باشند. لذا آنچه که در مصر می بینیم، نوعی همدستی بین ارتش و سرمایه گذاران جدید بخش خصوصی (که تنها جزئی از توان سرمایه گذاری بالقوه بخش خصوصی هستند) به منظور تحت کنترل داشتن توده های فقرزده و تهیدست است. این گروه سرمایه دار همراه با بخشهای حاشیه ای قشرهای متخصص بازرگان با توسل به مخالفت‌های خشونت آمیز مبتنی بر اعتراضات اسلامی، واکنش لازم را نشان می دهند.

ولی ائتلاف حامی نظام در مقابل تروریسم اسلامی بسیار شکننده و آسیب پذیر است. شکننده از این جهت که تمام سرمایه گذاران فکر نمی کنند که به قدر کافی در نظامی که قدرت را به دست گرفته، سهم دارند. چنانچه اصلاحات اقتصادی به نتیجه برسد، بخش خصوصی توسعه یافته و به مهم ترین پایگاه حمایت اقتصادی دولت مبدل خواهد شد، و در آن صورت دولت نیز باید پاسخگو باشد. همچنین آسیب پذیر بدین سبب که استمرار خشونت اسلامی می تواند تجارت و صنعت جهانگردی کشور را از بین برده، مانع از ادامه سرمایه گذاری بخش خصوصی داخلی و خارجی شود.

بدین ترتیب کار به جایی می رسد و در واقع دیری نخواهد گذشت که حکومت مبارك مجبور شود به ضرورت افزایش مشروعیت دموکراتیک خود پی ببرد و انتخاباتی را برگزار کند که در آن جناح مخالف نیز بتواند در مورد نحوه اعمال سیاستهای دولتی یا عمومی اعمال نفوذ نماید. در چنین بافتی، تقسیم قدرت و بازسازی و توانبخشی نقش مجلس ملی نیز دارای اهمیت بسیار خواهد بود. ولی مخالفت جناح اسلامی نیز ممکن است مانند آنچه که در الجزایر پیش آمد، موجب بروز پیامدهای دقیقاً غیر منتظره ای شود. به عبارت دیگر، سرکوب تشدید گردد و روند اجرای اصلاحات اقتصادی دچار اختلال شود.

دیدگاه خوشبینانه در مورد آینده مصر به تجربه مراکش باز می گردد که در آن، دولت توانسته است از مدتها قبل با مشکلات مالی خود کنار آید. همان گونه که تجزیه و تحلیل آماری ما نشان داده، مراکش یکی از کشورهای عربی می باشد که در توسعه و تکوین یک نظام مالی به نسبت مدرن موفقیت‌هایی کسب کرده است. همین کشور، علاوه بر این، دارای یک نظام حکومتی است که در بخش اعظم حیات آن احزاب و جناح‌های ائتلافی مختلفی شرکت داشته اند. مراکش هنوز هم یک نظام دموکراتیک کنترل شده است، یعنی پادشاه از قانون هم برتر بوده، نهادهای دموکراتیک کشور را با بدبینی قابل ملاحظه ای اداره می کند. مراکش را نمی توان کشوری دموکراتیک نامید، ولی مسیر حرکت آن به سمت دموکراتیزه کردن هرچه بیشتر هموار است؛ پادشاه نیز فانی می باشد و ولیعهد ممکن است عصر جدیدی را در تاریخ آن کشور بگشاید (اسپانیا نمونه کشوری است که می تواند در این مورد حائز اهمیت باشد).

نتیجه گیری

سرشت بنیان مالی دولت در پیش بینی اینکه چه واقعه ای رخ نخواهد داد، مفیدتر واقع می شود تا پیش بینی اینکه چه اتفاقی خواهد افتاد. در تمام کشورهایی که به درآمد نفتی دسترسی دارند، درآمد ثابت دولت در ممانعت و تضعیف روند دموکراتیزه کردن نقش مهم و تعیین کننده ای دارد. نگارنده چنانچه یکی از کشورهای دارای درآمد ثابت به دموکراسی روی آورد، حتماً شگفت زده خواهد شد. از طرف دیگر، وجود بحران مالی این انتظار را به وجود می آورد که ممکن است کشوری روند دموکراتیزه کردن را در پیش گیرد، ولی در مورد نتایج آن قطعاً تضمینی نخواهد داد. در مشخص شدن دورنمای دموکراتیزه کردن عوامل دیگری نیز دخالت دارند و حتی مواردی که نوید بخش به حساب می آیند مانند الجزایر ممکن است با ناکامی مواجه شوند.

با این وصف، در صورت نبود روند در دموکراتیزه کردن، هیچ نوع بحران مالی نیز براحتی مرتفع نخواهد شد. سرمایه گذاران بخش خصوصی، چه داخلی و چه خارجی، نسبت به سرمایه گذاری در کشوری که سرکوب مستمر و عدم ثبات مالی موجود در آن سرانجام موجب بروز ناپایداری و بی ثباتی می شود، اعتماد خود را از دست خواهند داد. بعلاوه، رکود اقتصادی نیز متعاقب آن حاکم خواهد شد که در واقع در بسیاری از کشورهای عرب سابقه دارد.

البته، آمیزه یا ترکیبی از حکومت‌های ضعیف و سرکوبگر و رکود اقتصادی برای مدتهای

مدید در این کشورها وجود خواهد داشت و به هیچ وجه نمی توان گفت که حرکت به سمت روند دموکراتیزه کردن در چه مقطعی آغاز خواهد شد. ولی اعتقاد به اینکه حکومت نامشروع می تواند تا ابد و تنها با توسل به سرکوب به حیات خود ادامه دهد نیز به طور منطقی نمی تواند پذیرفتنی باشد.



جدول ۱: هزینه های دولت به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی

	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
الجزایر	۲۶/۵	۲۸/۱	۳۳/۳	۳۷/۸	۳۴	۳۶/۸	۳۴/۵				
بحرین	—	۲۶/۶	۴۱/۳	۲۷/۶	۴۵	۴۲/۷	۳۷/۹	۳۷/۲	۴۱/۷	۳۸/۱	
مصر	۵۱	۶۳/۵	۵۵/۵	۵۵/۳	۵۹/۳	۵۷	۵۳/۳	۵۶	۵۴/۱	۶۳/۶	
ایران	—	۱۹/۹	۱۷/۷	۲۰/۷	۱۹/۹	۲۱/۲	۲۲/۷	۲۴/۳	۲۸/۸	۳۰/۸	
اردن	—	۳۶/۹	۳۸/۱	۳۷/۵	۳۹/۳	۳۵/۸	۳۸/۸	۳۳/۷	۳۸/۶	۴۱/۰	
کویت	—	—	۴۶/۹	۴۶/۰	۴۶/۸	۵۲/۸	۵۱/۳	۵۷/۴	۵۶/۹	۵۶/۰	
مراکش	—	—	—	—	۲۷/۹	۲۸/۹	۳۰/۶	۲۹/۸	۳۲/۵	۳۷/۷	
عمان	—	—	۳۹/۷	۴۷/۰	۴۴/۸	۵۷/۰	۵۱/۰	۵۱/۲	۴۹/۹	۴۶/۸	
عربستان سعودی	—	—	۳۹/۵	۴۲/۶	۴۹/۰	۴۸/۵	۴۶/۹	۴۷/۶	۴۶/۱	۴۶/۵	
تونس	۳۳/۰	۳۶/۲	۳۶/۱	۳۵/۵	۳۶/۳	۴۱/۵	۳۸/۹	۴۱/۶	۴۲/۱	۳۹/۶	
امارات متحده عربی	—	—	۳۷/۷	۴۱/۵	۴۰/۰	—	—	—	—	—	
یمن	—	—	—	—	۳۲/۸	۲۶/۶	۳۰/۰	۳۶/۰	۴۱/۸	۴۵/۶	

جدول ۲: کسر بودجه دولتی به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی - کشورهای خاص

۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
-۱/۷	-۳/۶	۲/۲	۸/۳	۳/۵	۴/۵	-۳/۳	-	-	-	الجزایر
-	-۷/۱	۸/۶	-۳/۹	۱۰/۲	۴/۴	-۱	۱/۶	۶/۸	-۲/۴	بحرین
۸/۵	۲۵/۱	۲۲/۱	۲۱/۱	۲۳/۹	۱۲/۹	۱۰/۶	۱۱/۷	۹/۵	۱۷	مصر
-	۱/۸	۳/۹	۹/۵	۷/۳	۸/۸	۳/۹	۴/۱	۶/۵	۵/۸	ایران
-	۳/۵	۵/۷	۹/۴	۱۱/۶	۶/۳	۷/۹	۷/۴	۶/۱	۷/۸	اردن
-	-	۸/۶	-	-	-۲۹/۲	-۷/۸	-۱۲/۵	-۸	-۸/۵	کویت
-	-	۹	-	۴/۵	۷/۷	۷/۳	۶	۷/۷	۱۱/۴	مراکش
-	۰/۸	۹	۱۱/۹	۴/۹	۲۵	۱۰/۶	۱۱/۴	۸/۹	۸/۵	عمان
۴/۱	۵/۳	۴/۳	۳/۸	۴/۷	۷/۳	۵/۱	۴/۹	۸/۴	۵/۵۲	تونس
-	-	۱۱/۳	۱۷/۷	۱۳/۴	-	-	-	-	-	امارات متحده عربی
-	-	-	-	۱۱/۸	۳/۱	۱۰/۶	۱۴/۱	۱۷/۸	۱۶/۹	یمن

توضیح: ۱. رقم منفی نشانگر وجود مانده بوده است؛ ۲. علامت (-) یعنی اطلاعات موجود نیست.

جدول ۳: درآمد نفتی به عنوان درصدی از کل درآمد - کشورهای خاص

۱۹۹۲	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
—	۵۰/۸	۴۹/۸	۳۹/۱	۲۵/۸	۲۲	۲۳/۲	۴۳/۱	—	—	—	الجزایر
۶۳/۱	۶۱/۸	۶۵	۵۸/۹	۵۶/۸	۶۱	۶۲/۷	۷۰/۲	۶۸/۴	۶۷/۴	۷۳/۴	بحرین
—	۳۳/۵	۳۹/۵	۱۸	۲۰/۴	۲۰/۸	—	—	—	—	—	مصر
۴۸	۱۶/۴	۱۶/۹	۲۰/۱	۲۶/۹	۳۰/۵	۲۰/۷	۴۰/۱	۴۵/۹	۵۹/۴	—	ایران
—	—	۱۸/۸	۳۳/۷	۲۴/۶	۲۱/۷	۲۳/۵	۳۱/۳	۲۱/۲	۳۴/۳	۳۶/۶	اردن
۹۰/۲	۸۰/۵	۹۱/۲	۸۵/۹	—	—	۹۵/۸	۹۴/۶	۹۳/۶	۹۳/۶	۹۳/۸	کویت
—	—	۶۱/۶	۴۷/۲	۵۸/۲	۶۶/۸	۶۵/۲	—	—	—	—	لبنی
۸۲/۶	۷۹/۷	۸۵/۱	۸۱/۲	۷۹/۷	۸۲/۲	۷۳/۶	۸۲/۲	۸۱	۸۵/۷	۸۹/۴	عمان
—	—	۷۶/۱	۶۶/۲	۵۷/۲	۶۴/۹	۵۵/۵	۶۶/۲	۶۹/۴	—	—	امارات متحده عربی
—	—	—	—	—	—	—	—	۱۴/۸	۱۴/۶	—	تونس
—	۸۲/۴	۸۶/۴	۸۶/۱	۷۴/۲	۸۲/۳	۷۹/۱	—	—	—	—	امارات عربی متحده
۱۲/۹	۱۹/۸	۲۴/۶	۲۴	۲۷/۴	۲۴/۳	۲۴/۸	۱۱	۱۴	۱۶/۲	—	یمن

جدول ۳: درآمد مالیاتی به عنوان درصدی از کل درآمد - کشورهای خاص

۱۹۹۲	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
—	۴۵/۹	۴۶/۹	۵۵/۵	۶۲/۲	۶۲	۵۹	۴۵/۶	—	—	—	الجزایر
—	۲۵/۴	۲۴/۳	۲۶	۲۵/۴	۲۴/۲	۲۳/۵	۱۸/۹	۱۹/۷	۱۹/۸	۱۳/۶	بحرین
—	—	۵۳/۶	۴۸	۶۴/۱	۶۲	۶۰/۵	۶۰/۵	۵۸/۶	۶۱/۸	۶۱	مصر
۴۰	۷۳/۹	۷۴/۲	۶۸	۶۱/۸	۵۸/۸	۶۸/۱	۴۸/۶	۴۰/۹	۳۵	۳۰/۶	ایران
—	۴۸/۱	۵۸/۲	۴۷	۵۱/۱	۴۹/۵	۴۷/۶	۵۰/۸	۵۷/۳	۴۷/۸	۴۶	اردن
—	—	—	۳۶	—	—	۲/۳	۳/۳	۴/۶	۴/۸	۵	کویت
—	—	—	—	—	۸۹/۳	۹۱/۵	۸۴/۳	۸۵/۹	۸۳/۹	۸۰/۲	مراکش
—	—	—	—	—	۸۹/۳	۹۱/۵	—	—	—	—	سوریه
۷۱/۲	۷۴/۵	۷۴/۲	۷۲/۶	۶۸/۸	۶۲/۱	—	—	—	—	—	تونس
۸۰/۱	۸۱/۶	۷۶/۵	۷۳/۵	۷۲/۶	۷۴/۳	۷۴/۲	۷۳/۴	۷۲/۳	۷۸/۹	۷۵/۱	یمن
۴۶/۴	۳۴/۱	۵۷/۴	۵۵/۹	۵۶/۱	۵۹	۶۲/۵	۷۲/۵	۶۹/۲	۶۹/۵	۵۳/۲	

جدول ۵: موارد و دیگر مالیاتها بر تجارت بین المللی - کشورهای خاص

۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
۷/۲	۷/۳	۷/۲	۶/۵	۷/۶	۵/۴	۴/۶	—	—	—	الجزایر
۸	۷/۴	۸/۳	۸/۵	۷/۴	۸/۱	۷/۷	۹/۴	۱۰	۵/۹	بحرین
۱۲	۱۱/۶	۱۳/۲	۱۲/۷	۱۱/۵	۱۳/۳	۱۵/۲	۱۶/۵	۱۵/۸	۱۹/۲	مصر
۶/۳	۷/۵	۹/۱	۵/۸	۷/۹	۱۱/۲	۹	۱۱/۴	۱۱/۴	۸	ایران
۲۱/۴	۱۹/۷	۲۶/۴	۲۴/۴	۲۱/۲	۲۲/۷	۲۲/۷	۲۷/۷	۲۴/۴	۲۵/۹	اردن
۱۴/۶	۱۴/۸	۱۴	۱۴/۴	۱۲/۷	۱۴/۲	۱۶	۱۷/۷	۱۸/۲	۲۰/۳	مراکش
۲۸	۲۷/۴	۲۶/۶	۲۶/۵	۲۴/۶	۲۵/۲	۲۸/۱	۲۸/۳	۳۱/۳	۲۷/۲	تونس
—	۱۶/۸	۱۸/۶	۱۹/۴	۲۴/۴	۳۴/۳	۴۲/۳	۳۹	۴۲/۱	۳۲/۲	یمن

جدول ۶: مالیاتهای غیرمستقیم به عنوان بخشی از کل درآمد — کشورهای خاص

۱۹۹۲	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
—	۲۱/۶	۲۳/۴	۲۶/۳	۳۰/۲	۳۰/۸	۲۹/۹	۲۲/۹	—	—	—	الجزایر
—	۳/۳	۳/۴	۳/۹	۳/۷	۳/۶	۳/۵	۲/۶	۲/۴	۱/۹	۱/۵	بحرین
—	۱۷/۷	۱۱/۸	۱۷/۲	۱۶/۸	۱۶/۳	۱۰/۵	۱۱/۳	۱۱/۶	۱۲	۵/۸	مصر
۵/۵	۶/۷	۴/۲	۴/۷	۷/۸	۸/۷	۱۱/۱	۸	۵/۲	۴/۲	۴	ایران
—	۱۲/۳	۱۶/۶	۱۳/۶	۱۲/۲	۱۱/۷	۱۰/۳	۸/۸	۸/۸	۷/۳	۵/۵	اردن
۲۲/۲	۲۰/۳	۲۷	۲۸/۱	۲۶	۴۵/۸	۴۶/۱	۳۷/۵	۳۷/۳	۳۶/۳	۳۲/۷	مراکش
۲۳/۲	۲۲/۳	۱۹	۱۹/۲	۲۰/۹	۲۲	۲۱/۷	۱۹/۷	۱۹/۷	۲۱/۳	۲۰/۸	تونس
—	—	۱۰/۲	۸/۹	۹/۶	۱۱	۹/۲	۷	۶/۴	۵/۴	۴/۷	یمن

جدول ۷: مالیات بر درآمد به عنوان بخشی از کل درآمد—کشورهای خاص

۱۹۹۲	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	
—	۱۵/۱	۱۳/۷	۱۸/۹	۲۲/۴	۲۱	۲۱/۴	۱۶/۴	—	—	—	الجزایر
—	۵	۵	۳/۸	۳/۸	۴/۶	۴/۲	۳/۷	۳/۶	۲/۸	۲/۲	بحرین
—	۱۴	۱۶	۲۱/۳	۱۸/۸	۱۷/۹	۱۵/۷	۱۴/۵	۱۳/۲	۱۷/۷	۱۶/۵	مصر
۱۲/۳	۱۱/۵	۹/۹	۱۲	۱۹/۳	۱۸/۲	۲۱/۴	۱۳/۴	۹/۵	۷/۸	۷/۳	ایران
—	۱۱/۶	۱۳/۱	۶/۶	۶/۸	۷/۶	۷/۸	۹	۹/۸	۸	۷/۹	اردن
—	—	—	—	—	۱۸/۹	۱۸/۹	۱۸/۵	۱۸/۶	۱۷/۵	۱۵/۶	مراکش
۱۲/۴	۱۴/۳	۱۲/۳	۱۲/۳	۱۱/۸	۱۳/۳	۱۵/۶	۱۴/۳	۱۲/۲	۱۳/۵	۱۴/۷	تونس
—	—	۲۰/۱	۱۹/۳	۱۸/۴	۱۱/۱	۹/۷	۱۱/۴	۱۰/۳	۹/۴	۷/۶	یمن

جدول ۸: عربستان سعودی: تخصیص بودجه ۱۹۹۳-۱۹۸۹ (میلیون ریال سعودی)

۱۹۹۳	۱۹۹۲	۱۹۹۱	۱۹۹۰	۱۹۸۹	
۳۴,۰۹۳	۵۴,۲۷۰	۵۱,۸۹۸	۵۱,۸۹۸	۷۳,۸۵۵	دفاع و امنیت
۱۴,۰۸۷	۳۱,۱۱۸	۲۶,۱۹۱	۲۶,۱۹۱	۲۴,۰۰۰	آموزش و پرورش
۶,۹۸۰	۱۲,۲۴۷	۱۱,۷۹۱	۱۱,۷۹۱	۱۰,۵۵۰	بهداشت و توسعه اجتماعی
۹,۰۷۸	۸,۲۵۰	۹,۲۲۸	۹,۲۲۸	۸,۲۸۰	حمل و نقل و ارتباطات
۲,۰۹۵	۷,۹۹۰	—	—	۵,۰۰۰	منابع اقتصادی
۸,۹۲۸	۷,۹۶۷	۷,۱۸۳	۷,۱۸۳	۵,۳۲۵	سویسدها
۶۱,۶۳۶	۶,۲۹۶	—	—	—	خدمات شهری و آب
۹,۱۶۷	۴,۶۳۶	—	—	۶,۰۰۰	صندوقهای توسعه تخصصی
۸,۰۰۰	۲,۰۹۰	—	—	۲,۵۷۰	توسعه زیربنایی

پاورقی ها:

۱. چرخش از حکومت خودکامه و استبدادی به سمت حکومت دموکراتیک در اروپا آغاز شد: پرتغال، اسپانیا، یونان و ترکیه. در آمریکای لاتین، حکومت دموکراتیک تقریباً فراگیر بوده، بجز کشورهای کوچکتری چون هائیتی و کوبا که عکس این قضیه را نشان می دهند، در حالی که پرو به طور موقت چرخشی معکوس داشته است. در آسیا، بخصوص کره جنوبی به هنگ کنگ، فیلیپین، تایلند و پاکستان، جنبشهای مردمی طرفدار دموکراسی موفقیتهای قابل ملاحظه ای کسب کردند؛ در چین و میانمار (برمه) این جنبشها به وجود آوردند، ولی سرکوب شدند. در آفریقای زیر صحرای، جنبشهای توده ای به حمایت از دموکراسی در کلیه کشورهای فاقد جنگ داخلی از جمله کنیا، زیمبابوئه و نیجریه پدیدار شده است. گذشته از آنچه که گفتیم، در اروپای شرقی و مرکزی نیز شاهد فروپاشی کمونیسم بوده ایم که تمام اینها روندی بسیار فراگیر را در معرض دید ما قرار می دهد.
۲. نتیجه گیری و قضاوت در مورد میزان واقعی دموکراتیزه کردن بناچار جنبه ذهنی خواهد داشت. در شماری از کشورهای عربی، مطبوعاتی به نسبت آزاد وجود دارد، ولی این امر به معنای وجود روند دموکراتیزه کردن نیست، بخصوص از این نظر که تیراژ آنها محدود است. انتخاباتی پرسروصدا، هر از چندگاهی در برخی از کشورها برگزار می شود، ولی عموماً یا مخالفان از شرکت در آن منع می شوند یا اینکه در روند انتخابات تقلب می گردد. نزدیک یا دور شدن از دموکراسی، از نظر نگارنده درست مانند دموکراتیزه کردن حائز اهمیت است. نتیجه گیری در مورد پویایی ها کار ساده تری است؛ چون با در نظر گرفتن تجزیه و تحلیلهای به عمل آمده از دوره های منتهی به انتخابات یا نتایج انتخابات صورت می پذیرد. البته، در محافل مطبوعاتی و بین تحلیل گران آکادمیک معلوم است که چه کشوری در کدام جهت حرکت می کند؛ نگارنده نیز به همانها اشاره دارد.
۳. کشورهای عرب شاهد چند مورد از مشارکت مردمی در تحولات سیاسی بوده اند. برخی از این تحولات سالها به طول انجامید، مانند جنبشهای استقلال طلب در مصر، جنگ آزادی بخش الجزایر و انتفاضه امروز. البته، حرکتهای موقتی و گذرای مردمی برای مشارکت در فعالیتهای سیاسی نیز به وجود آمده که گاه به دست مقامات بالای هر کشور از مسیر خود منحرف شده است. ولی نمی توان چنین استدلال کرد که در کشورهای عربی، مشارکت توده ها امری غیرعادی است. واقعیت مهم اینکه عملاً هیچ جنبش مستمر سیاسی یا اعتراض توده ای عمدتاً طرفدار حکومت دموکراتیک وجود نداشته است (به استثنای چند گروه کوچک متشکل از روشنفکران و بازرگانان).

۴. نکته مهم دیگر اینکه این درآمد ثابت به طور مستقیم از جهان خارج به دست دولت کشور مورد نظر برسد. چنانچه این درآمد در داخل به وجود آید، تنها عامل توزیع مجدد درآمد در داخل کشور محسوب می شود: در این صورت ممکن است دولت بتواند براحتی از عهده هزینه ها برآید، ولی قدرت و بنیه دولت به طور مستقیم متکی بر قدرت و بنیه اقتصاد داخلی خواهد بود. چنانچه این درآمد خارجی باشد، بنیه دولت وابسته به شرایط اقتصادی حاکم بر سایر نقاط جهان خواهد بود. بعلاوه، این درآمد باید به طور مستقیم نصیب دولت شود. چنانچه این درآمد را شرکتها با شهروندان بخش خصوصی به دست آورند، دولت باید با توسل به مالیات آن را بخود اختصاص دهد. اعمال مقررات مالیاتی در مورد شماری از شرکتها بزرگ، بخصوص شرکتهای خارجی مانند شرکتهای نفتی، به مثابه دسترسی مستقیم آن دولت، به درآمد ثابت خواهد بود. با این حال، وضع مالیات بر درآمد گروه زیادی از افراد، از قبیل مهاجران، تاثیر و پیامدهای سیاسی کاملاً متفاوتی دارد.

۵. گولدستون (۱۹۹۱). مهم ترین فرضیه گولدستون بدین شرح است: «کشورهای بزرگ متکی به درآمد حاصل از کشاورزی در این دوره آمادگی لازم را برای برخورد با قضیه رشد مستمر جمعیت نداشتند. لذا فشار وارد بر منابع موجب بروز تورم قیمتها شد. از آنجا که نظام مالیاتی بیشتر این کشورها مبتنی بر نرخهای ثابت مالیات بود، میزان درآمدهای مالیاتی حرکتی کندتر از حرکت قیمتها داشت. لذا دولتها چاره ای نداشتند جز اینکه زمینه توسعه مالیات را فراهم سازند؛ زیرا افزایش جمعیت موجب توسعه ارتشها و در نتیجه بالا رفتن هزینه های حقیقی می شد. با این وصف، تلاش دولت برای برای بالا بردن سطح درآمدهای خود با مقاومت و مخالفت نخبگان و جمعیت روبه رو شد. در نتیجه، دولت در حذف هزینه های صعودی، موفقیت چندانی کسب نکرد. به همین دلیل، بیشتر کشورهای قرن هفدهم بسرعت نسبت به بالا بردن سطح مالیاتها اقدام کردند، ولی نتوانستند مانع از بروز بحران مالی شوند.» (ص ۲۴). همین امر، امروز در مورد کشورهای عرب نیز صادق است.

۶. این نتیجه گیری منطبق است با دیدگاه معتبر نورالدین آیت الحسین، در مقاله ای که به کنفرانس سالانه مرکز مطالعات انرژی جهانی (۵۶ آوریل ۱۹۹۳) ارائه کرد.

۷. چنانچه منبع دیگر قید نشده باشد، بحث اقتصاد الجزایر از منبع زیر اقتباس شده است:

IMF, *Algérie-Recent Economic Developments*, May 1991, mimeo.

8. *Petroleum Intelligence Weekly*, 23 December, 1991, p. 3 "Le Petrole et le gaz

9. "Algérie: la tentation dirigiste," *Le Monde*, 5 November, 1992.

10. "Le premier ministre algérien réaffirme son opposition au rééchelonnement de la dette de son pays," *Le Monde*, 24 November, 1992.

11. "Le labyrinthe algérien," *Le Monde Diplomatique*, February 1993.

12. "Le gouvernement Algérien bloque les salaires," *Le Monde*, 10 March, 1993.

13. *Financial Times*, 5 February, 1993, *Middle East Economic Digest*, 5 February, 1993.

14. *Middle East Economic Survey*, 7 December, 1992 and 8 February, 1993.

۱۵. در صورتی که منبع دیگری قید نشده باشد، بحث اوضاع اقتصادی مصر از:

IMF, *Arab Republic of Egypt-Recent Economic Developments*, August 1992, mimeo; and United States Embassy in Cairo. *Foreign Economic Trends and Their Implications for the United States*² Report for the Arab Republic of Egypt, June 1992, mimeo.

توضیح در مورد منابع جدولها

IMF, "Algeria- Recent Economic Developments," Table 25 26 27, p. 59 61.

IMF, *GFS Yearbook 1992*, pp. 199-20, for 1982-91; for 1992 EIU. Country

الجزایر
بحرین

Profile, Bahrain: 1992-93.

IMF, "Egypt-Recent Economic Developments," pp. vi, 118.

IMF, *GFS Yearbook 1992*, pp. 297-8.

IMF, *GFS Yearbook 1992*, pp. 438-9; for 1991 EIU, Country

Profile, Jordan: 1992-93.

For 1982-89 the primary source is IMF, *GES Yearbook*, 1992, pp. 331-2;

investment income data (hence also total revenue data) are only available

until 1986. For 1989-92 EIU, Country Profile, Kuwait: 1992-93:

For 1982-87: IMF, *GFS Yearbook 1992*, p. 384; for successive years EIU,

Country profile, Morocco: 1992-93.

IMF, *GFS Yearbook 1992*, pp. 424-5.

Middle East Economic Survey 36:15 11 January 1993, B3.

IMF, *GFS Yearbook 1992*, pp. 532-3.

For 1983-91 IMF, *GFS Yearbook 1992*, p. 569; until 1989 total revenue figures

include grants; for 1991-92 EIU, Country Profile Yemen: 1992-93.

EIU, Country Profile, UAE: 1992-93.

مصر

ایران

اردن

کویت

مراکش

عمان

عربستان سعودی

تونس

یمن

امارات عربی متحده